

علی کورانی عاملی

مصادرهٔ قبر پیامبر

مترجم: مریم کورانی

دارالهدی، 1385

مصادرهٔ قبر پیامبر

تألیف استاد علی کورانی عاملی

مترجم: مریم کورانی

ناشر: دارالهدی

چاپ اول: تیر ماه 1385

چاپ ظهور قم

تیراژ: 5000 جلد

پیشکش

به سرورم، صدیقه طاهره، فاطمه زهرا؛ بهترین دختر برای بهترین پدر!

سرور من!

صحنه سوگواری تو برای پدرت، در افق مدینه همچنان هویداست.

روزی که بر سر خاکش، مجلس سوگ بر پا کردی، خاکش را برداشتی، بوییدی، مویه کردی بانوان انصار گرد آمدند، تا به همراه تو در سوگ بزرگ انبیا نوحه سر دهند؛ که "طلقاً" آمدند و مراسم را برهم زدند، که "جمع شدن دور قبور ممنوع است".

پس صبح و عصر، در منزلت برپایش کردی، و خانه و پیرامونش پر شد از زنان انصار؛ که سلطه جویان بازآمدند و از ترس سلطان‌شان، جلویش را گرفتند.

برنامه را به بقیع بُردی، به بیت الاحزان، در سایه درخت گُنار؛ که شبانه درخت را بریدند!

جلوی عزاداری تو را گرفتند، قبر پدرت را گرفتند،

پس غمگسار زیستی تا در هم شکسته، به پدر پیوستی...

درود خدا بر شما، خاندان نبوت!

که قصهء مظلومیتان، تا ظهور مهدی موعود، ادامه دار است.

فهرست

گفتار اول: هجرت پیامبر به مدینه و ساخت مسجد النبی

پیامبر اکرم، از خانهء خدیجه تا مسجد مدینه

اعلام حکومت نظامی در مرقد شریف پیامبر

قداست و اهمیت اتاق پیامبر اکرم

گفتار دوم: ادعای عایشه و پاسخ آن

ادعای عایشه درباره به ارث بردن اتاق پیامبر یا داشتن اختیار آن

پاسخ به این ادعا که عایشه مالک اتاق پیامبر است

ادعای عایشه در قرن دوم ناشناخته بوده است!

تناقض گویی های عایشه درباره اتاق پیامبر!

گفتار سوم: پیامبر(ص) کجا دفن شده است؟

الف. دیدگاه پیروان خلافت قریش

ب. دیدگاه اهل بیت و پیروانشان

ج. دلایل درستی دیدگاه اهل بیت

نقشهء تقریبی مسجد النبی و خانه های پیرامون

کتابنامه

پیش گفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و أفضل الصلاة و أتمّ السلام على نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين

مسلمانان از پیامبر بزرگشان، حضرت محمد(ص)، چیزهای زیادی می دانند. همه روزه نام او را بر فراز

گلدسته های مساجدشان سر می دهند و بانگ «اشهد أنّ محمداً رسول الله(ص)» بر می آوردند.

ولی آن ها کم تر چیزی درباره مزار و جا و جایگاه مرقد پاکش می دانند. آن ها به درستی نمی دانند که پیامبرشان در چه خاکی دفن شده است. زیرا پس از درگذشت او، رژیم که تازه روی کار آمده بود، مرقد او را مصادره کرد و در مسجد و قبر شریف او، حکومت نظامی بر پا کرد و به هیچ وجه اجازه نداد مسلمانان، یا حتا خانواده خود او، بر سر خاکش مجلسی برپا کنند یا مراسمی بگیرند.

حکومت حتا، جلوی نماز خواندن در نزدیکی مرقد پیامبر را می گرفت؛ بهانه اش هم این بود که پیامبر اسلام(ص) ، خود، مردم را از این کار باز می داشته است. و گفتند که گذشته از این، پیامبر اتاقی را که در آن دفن شده، به همسرش عایشه بخشیده بوده و اجازه هر کاری در آن با عایشه است؛ یعنی با دخترِ رئیس حکومت تازه تأسیس.

این مقاله، از میان مسایل بسیاری که به مظلومیت حضرت محمد مصطفی(ص) و مصادره شدن خانه و بارگاهش مربوط است، به مسأله ویژه ای می پردازد: پیامبر(ص) در چه جایی دفن شده است؟! با دنبال کردن شواهد و مدارکی که از آن روزها به جا مانده، به روشنی در خواهیم یافت که پیامبر اسلام(ص) در خانه خود به خاک سپرده شده است؛ نه آن گونه که حکومت ادعا کرده، در اتاق عایشه یا جایی که پیامبر به او بخشیده است!

در این مقاله، با نکته های غریب و شگفت آوری رو به رو خواهید شد که با پرداختن به برخی واقعیت های پشت پرده، پاسخ بسیاری از پرسش هایی را که به این موضوع مربوط است، روشن می کند. که در واقع همان نقشه هایی است که مردان قوم قریش کشیده بودند تا به محض درگذشت پیامبر(ص) ، جانشینی اش را به دست گیرند و عترت او را از صحنه کنار بزنند؛ گرچه همگان از تأکید ها و سفارش های بی شمار پیامبر آگاه بودند و می دانستند که عترت او، به همراه قرآن، همواره یگانه ضمانت بر راه راست ماندن امت و گمراه نشدنش هستند...

تاریخ دو سال پایانی زندگانی پیامبر(ص) - یعنی از فتح مکه به بعد- و پیشامد هایی که آن را پر کرده است- از فعالیت های قریش و یهود گرفته، تا چگونگی چیره شدنشان بر حکومت- هنوز به درستی بررسی و باز نشده است؛ چرا که راویانی که تاریخ این دوران را نوشته اند، یا خود کارمند و کارگزار همان حکومت ها بوده اند، یا از واکنش آن حکومت ها هراس داشته اند.

با این همه سزاوار است که هر مسلمانی بداند بعد از آن که پیامبر اسلام(ص) مکه را فتح کرد و آن ها را ناگزیر به خلع سلاح کرد و سپس بخشودشان و «الطُّلُقَاء» یعنی «رها شدگان» خواندشان، چه چیزهایی رخ داده و درطول این مدت، مجموعه فعالیت های قبيله های قریش چه بوده است! آن ها از ترس جان

و انمود کردند که اسلام آورده اند؛ ولیکن در نھان به قصد جان پیامبر(ص) بین خودشان پیمان بسته بودند. تلاش های شومی هم که در راه بازگشت پیامبر از تبوک، و سپس در روز غدیر، پس از برگزیدن حضرت علی(علیه السلام) به جانشینی کردند، همه از این دست بود؛ هم چنان که چند بار کوشیدند که پیامبر را با زھر به قتل برسانند!

و سرانجام هنگامی که پیامبر | در حج وداع، نزدیک بودن زمان درگذشت خود را اعلام کرد، طلقاً جمعیت خود را در مدینهء منوره افزایش دادند، تا جایی که شمارشان در شهر، به بیش از پنج هزار نفر رسید! اینان پیرامون ابوبکر و عمر گرد آمدند و در انتظار نشستند تا پیامبر | سر به زمین بگذارد و هنگام پیاده کردن نقشه هایشان فرا برسد. تا پیامبر چشم از جهان فروبست، فرصت را غنیمت شمردند و از نبود اهل بیت او - که مشغول عزاداری و مراسم خاک سپاری پیامبر بودند- سوء استفاده کردند، به بیعت با ابوبکر بن ابی قحافه پرداختند و پس از آن هم شمشیرهایشان را برکشیدند تا انصار و عترت پیامبر را به بیعت با او وادار کنند.

از سوی دیگر، پیامبر(ص) با دانش خدایی خود از هر چه پیرامونش می گذشت آگاه بود. خدا او را با خبر کرده بود و او هم برای اتمام حجت، هر کار و هر سخنی را که می بایست، می کرد و می گفت. او پیامبرانه تأکید کرده بود که پس از او عترتش پیشوایان امت هستند. يك روز در برابر ده ها هزار نفر، رسماً علی بن ابی طالب(علیه السلام) را جانشین خود معرفی کرد؛ و روزی دیگر از آن ها خواست اعلام وفاداری و پابندی کنند تا برایشان چیزی بنویسد که پس از او بهترین راه و برنامه را در دست داشته باشند؛ که آن ها از پذیرفتن خودداری کردند، پیامبر هم ناراحت شد و از خانه خود بیرونشان کرد:

مسلمانان، همگی، این حدیث را آورده اند که پیامبر اکرم(ص) در آخرین روزهای زندگی خود و در بستر بیماری فرمان داد تا قلم و کاغذی به دستش بدهند تا برایشان دستوری بنویسد تا پس از او هرگز به گمراهی نیفتند و تا روز رستاخیز سرور جهان باشند... اما آن ها درخواست پیامبر را رد کردند! حتا بخاری هم این ماجرا را در شش جای کتاب «صحیح» خود روایت کرده است. هم چنین چندین آیهء قرآن هم به جایگاه اهل بیت و عترت پیامبر پرداخته و امت را از انحراف و کج روی پس از پیامبرشان بر حذر داشته است! سورهء محمد(ص) پیمان پنهانی قریش را با یهود فاش کرده است: پس از آن که در آیهء 9 یهودیان را کسانی می نامد که «از آن چه خدا فروفرستاده بیزارند»، در آیهء 26 می افزاید که آن ها هم با درگذشت پیامبرشان، از یهودیان پیروی می کنند، یعنی عترت او را کنار می گذارند و قبیله های قریش را به خلافت می رسانند! خداوند فرموده است:

«آیا امید بسته آید که اگر سر پرست مردم شوید، در زمین افساد کنید و خویشاوندی های خود را از هم بگسلید؟ این ها کسانی اند که خدا لعنتشان کرده است؛ پس گوش های (جان) شان را کر و چشم های (دل) شان را کور کرده است. آیا به آیات قرآن با تدبیر و با دیدی جامع نمی اندیشند؟ یا قفل هایی بر دل هایشان است؟ آن ها که مرتد شدند و به گذشته هاء خود برگشتند- پس از آن که (راه) هدایت برایشان روشن شده بود- شیطان (پلیدی ها را) برایشان آراسته، به فکرشان انداخته و به آن ها املا کرده است. این به راستی برای آن است که آن ها، به کسانی که از آن چه خدا نازل کرده بیزار بودند، گفتند: «ما در برخی کارها از شما اطاعت خواهیم کرد.» و خداوند از پنهان کاریشان آگاه است. پس آن هنگام که فرشتگان (عذاب) جانشان را می ستانند و بر چهره ها پشت هاشان می زنند، چگونه خواهند بود؟ این برای آن است که آن ها از چیزی پیروی کرده اند که خدا را به خشم آورده است. خشنودی او را ناخوشایند داشتند، پس اعمالشان را تباہ کرد.» (محمد: 28 - 22).

آن جا که می فرماید: «ما در برخی کارها از شما اطاعت خواهیم کرد» نشان از کاری در آینده، و پیمان و توافقی پنهانی دارد که همان دور کردن عترت از جانشینی پیامبر(ص) بوده است. و جمله «مرتد شدند و به گذشته هاء خود برگشتند» (إِرتَ دَّوا علی أدبارهم) نشان می دهد که چنین پیمانی پیروی از شیطان و برابر با ارتداد است!

در این زمینه باید بدانیم که قبر شریف پیامبر(ص) و خانه و مسجد او، برای حکومت اهمیت بسیار ویژه ای داشته است. چون آن ها می ترسیده اند هاشیمان اعتصاب کنند و به مرقد پیامبر پناهنده شوند و خواستار پس دادن حکومت شوند. چون یکی از عادت های عرب این بوده که اگر کسی به قبر بزرگی پناه بُرد و چیزی خواست، به احترام صاحب قبر، خواسته اش را رد نکنند.

هر چند برنامه ای که عترت پاک پیامبر(ص) از او گرفته بودند، این نبوده و تاریخ گواه آن است که آن ها در اندیشهء چنین کارهایی نبوده اند!

گفتار اول:

هجرت پیامبر به مدینه و ساخت مسجد النبی

پیامبر اکرم، از خانهء خدیجه تا مسجد مدینه

پیامبر اکرم(ص) سیزده سال پس از بعثتش را در مکه گذرانید و مردم را به سوی خدای یگانه خواند. قبیله های قریش که منافع خود را در خطر می دیدند، در برابرش ایستادند،

تکذیبش کردند و برای کشتنش نقشه ها کشیدند. قبیله های بزرگ قریش، یعنی بنی عبد الدار، بنی امیه و بنی مخزوم، بیش از دیگران با او مخالفت کردند! اما با ترتیبی که خدا داده بود، عشیره او بنی هاشم، و رئیسشان، ابوطالب به پشتیبانی از پیامبر، رو در روی قریش ایستادند. گرچه جنگاورانشان چهل تن بیشتر نبودند، اما دلاوری و دلیریشان زبانزد همگان بود. برای همین هم قبایل قریش از راه انداختن جنگ با بنی هاشم واهمه داشتند. با این همه دست از دشمنی با پیامبر برنداشتند. او را آزار می دادند، علیه او شایعه می پراکنند و مسلمانان بی پناهی را که به دست او ایمان آورده بودند، شکنجه می کردند.

کار به جایی رسیده بود که با پیامبر و بنی هاشم اعلام قطع رابطه نمودند و آن ها را برای سه و یا پنج سال در شعب(دره) ابی طالب محاصره کردند! تا آن که خداوند آن معجزه را در پیمان نامه شان که در کعبه نهاده بودند، نشان داد و از محاصره درآمدند. آزار و آسیب قریش اما، بیشتر شد. در همان سال، هم پدر بزرگ و یاور بزرگ پیامبر، ابوطالب درگذشت، و هم همسر وفادار و فداکارش، ام المؤمنین خدیجه. وضعیت دشواری بود و خطر نیز بیش از پیش جان پیامبر را تهدید می کرد. خداوند دو قبیله او س و خزرج را آماده کرده بود. آن ها به خدا ایمان آوردند و از پیامبر خواستند به شهر آن ها بیایند. او نیز از آن ها خواست تا دوازده نماینده از میان خودشان برگزینند و آن ها را برای بیعت با او، پنهانی به مکه بفرستند: «پس خدای بزرگ به او وحی کرد:» «از سرزمینی که مردمانش ستمگرند بیرون برو.» پس از ابوطالب، در مکه او را یآوری نبود. پس به او فرمان هجرت داد.» (کافی: 1/440)

پیامبر(ص) روز پنج شنبه، اول ربیع الاول از مکه مهاجرت کرد. مردم مدینه خبردار شدند که پیامبر از مکه بیرون آمده و قریشیان به دنبالش هستند تا او را از بین ببرند. از این رو، هر روز بیرون شهر منتظرش می ایستادند تا آن که پیامبر اسلام، روز دوازدهم ربیع الاول، سر ظهر به مدینه رسید و در قبا، میهمان بنی عمرو بن عوف شد. ده روز و اندی آن جا بود تا حضرت علی (علیه السلام) و بقیه خانواده اش از راه رسیدند. نماز جمعه را برای نخستین بار در مسجد تازه تأسیس قبا خواندند و به سوی مدینه راه افتادند. پیامبر از هر کدام از انصار(مسلمانان مدینه) که می گذشت، از او خواهش می کرد که نزد او منزل کند. و او فرمود: راه را برای ناقه باز کنید که مأمور است. و لگامش را رها کرد. ناقه هم رفت تا به زمین بزرگی رسید که مکان کنونی مسجد النبی است. آن جا از

حرکت ایستاد و بر زمین نشست. پیامبر پیاده شد. نزدیک ترین خانه به آن جا، خانه ابویوب انصاری بود. ابویوب خوشحال شد و پیامبر به خانه او رفت و سراغ صاحب آن زمین را گرفت. گفتند از آن دو یتیم از انصار است: سهل و سهیل بن عمر که در سرپرستی معاذ بن عفرا هستند. پس پیامبر آن را از قیمشان خرید و مسلمانان ساخت مسجد و مسکن پیامبر را آغاز کردند (مختصر بصائر الدرجات/129، سیره ابن هشام: 342/2 و مناقب آل ابی طالب: 160/1).

بنا بر این مکان مسجد، ملك خود پیامبر(ص) است؛ همین طور هم خانه اش که نزدیک مسجد بود و اتاقی برای پذیرایی مهمانان، اتاقی برای حضرت فاطمه زهرا، و ملحقاتشان را داشت. علاوه بر این حیاطی هم داشت که هم اکنون مکان مرقد شریف او است.

به همین ترتیب، پیامبر مدتی پس از ازدواج فاطمه و علی(علیها السلام) خانه ای دیوار به دیوار خانه خودش برایشان خرید که حیاطی کوچک، با دو اتاق و توابعش داشت. هنگامی که پیامبر با زینب بنت خزیمه ازدواج کرد، برایش اتاقی جدا از خانه خودش، در جنوب شرقی مسجد خرید که بعدها – پس از درگذشت زینب- اتاق ام سلمه شد. سپس در سمت جنوب شرقی آن، اتاق زینب بنت جحش، و پس از آن در کنارش اتاق سوده را خرید. سپس اتاق عایشه را ساخت که چهارمین اتاق بود و نزدیک اتاق سوده و سایر همسران پیامبر قرار داشت (الطبقات: 164/8).

در این کتاب خواهیم دید که پیامبر اسلام(ص) در خانه خود به خاک سپرده شده است؛ نه آن گونه که گفته می شود در خانه عایشه. خانه های همسرانش هم در ملکیت او مانده بوده و هیچ کدام، خود، مالك اتاقشان نبوده اند.

پس از درگذشت پیامبر(ص) حکومت، مسجد او را مصادره کرد و عایشه، دختر خلیفه جدید، مدعی شد که پیامبر، جایی را که در آن دفن شده به او بخشیده بوده. و سپس ادعا کرد که اصلاً آن جا اتاق خود او بوده است.

حکومت هم حرف هایش را تأیید کرد و مرقد و خانه پیامبر را به دست او داد و اتاق هر يك از زنان پیامبر را به آن ها بخشید. با این همه هنگامی که نوبت به دخترش زهرا(علیها السلام) رسید، گفتند از پیامبران که به کسی چیزی به ارث نمی رسد! هر چه از آن ها به جا مانده باشد به حکومتی می رسد که پس از آن ها روی کار آمده است! به

این بهانه حتما مزرعه فدک را که پیامبر در حین حیاتش به حضرت زهرا بخشیده بود، از او گرفتند...!

اعلام حکومت نظامی در مرقد شریف پیامبر(ص)

به محض این که پیامبر از دنیا رفت، سه نفر از قریشیان، یعنی ابوبکر، عمر و ابوعبیده، به سایبان بنی ساعده شتافتند. صاحب سایبان یا همان سقیفه بنی ساعده، سعد بن عبادۀ خزرجی، سرکرده انصار، در آن جا از مردم و مهمانانش پذیرایی می کرد؛ ولی آن روز بیمار و بدحال بود.

بسیاری از طلقاء قریش هم همراه آن سه نفر بودند؛ هم چنین دو نفر از قبیله اوس که با سعد بن عبادۀ رقابت داشتند. پس از ساعتی بگو مگو ابوبکر گفت: از میان این دو نفر که می گویم یکی را برگزینید و با او بیعت کنید: عمر و ابوعبیده. اما عمر و ابو عبیده پاسخ دادند: تو از ما سزاوتری! پس ابوبکر دستش را پیش آورد. ابتدا آن ها و بعد انصار با او بیعت کردند. صدای سعد و پسرانش به اعتراض بلند شد. ولی آن ها تهدید کردند که او را می کشند و سقیفه را نیز گرفتند! فرزندان سعد هم او را برداشتند و به درون خانه اش بردند! و سقیفه پر شد از طلقاء مسلحی که با ابوبکر بیعت کردند و دورش را گرفتند و شروع کردند مردم را به بیعت با او مجبور کردند.

بزرگان مهاجران و انصار به این کارشان اعتراض کردند و از بیعت با ابوبکر سرباز زدند و در خانه علی(علیه السلام) تحصن کردند.

پس عمر با گروهی مسلح و چندین پشته هیزم آمد و تهدیدشان کرد که اگر بیعت نکنند، خانه را بر سرشان به آتش می کشاند!

سپس سیطره خود را بر مسجد و قبر شریف پیامبر شدت بخشیدند و جلوی برگزار شدن مجلس سوگواری پیامبر را که حضرت فاطمه در مسجد بر پا کرده بود، گرفتند. حضرت فاطمه هم مجلس را هر روز صبح تا ظهر، در خانه خود بر پا کرد؛ زنان مدینه نیز می آمدند و به همراه حضرت زهرا سوگواری می کردند. حکومت جلوی این مجلس را نیز گرفت. آن هم با این بهانه که گریه کردن برای مرده حرام است و مردم

شکایت کرده اند که این مجلس آن ها را از کار و زندگی انداخته است! پس حضرت زهرا مجلس را به قبرستان بقیع برد و زیر درخت کُنار بزرگی که آن جا بود، برگزار کرد؛ که فرستادگان عمر شبانه درخت را قطع کردند و...الی آخر.

در آن روزها حدیث های زیادی از زبان پیامبر خدا ساخته شد، که تجمع کنار قبر شریف او، و حتا نماز خواندن در آن جا را حرام است!

و عایشه هم به عنوان دختر خلیفه، همسر پیامبر و وارث و سرپرست مرقد و خانه او شناخته شد!

قداست و اهمیت اتاق پیامبر اکرم(ص)

وقتی سخن از مکان قبر پیامبر به میان می آید، سؤال بزرگی در ذهن نقش می بندد: خدایی که حضرت محمد(ص) را به پیامبری برگزید، خود عهده دار راستی و درستی گفتار و کردارش شد، سخنانش را وحی شمرد و او را از خطا و هوا و هوس پیراست(سورهء نجم/3و4) ، خدایی که برای گام به گام زندگی پیامبرش برنامه ای داشت، چگونه می شود کارهای پس از مرگش را رها کرده باشد؟ کارهایی هم چون سرنوشت مسلمانان و رهبری آنان پس از مرگ او، و هم چون قبر و جای خاکسپاریش. آیا خداوند برای این کارها راهی نشان نداده است؟ پس چرا حتا بر سر مسأله ای مانند جای قبر پیامبر هم حرف و حدیث و اختلاف هست؟

این را می دانیم که پیامبر(ص) در دوران زندگی خود، دستورهایی را از سوی خدا برای مردم بازگو کرده است، که بر روی هم، مجموعه ای سنجیده و منسجم را می سازند و جزئیات رابطه امت را با خاندان پیامبر(ص) ، و حتا با مرقد و میراثش، روشن می کنند. پس ممکن نیست سفارش دربارهء جای دفن پیامبر(ص) از قلم افتاده باشد. به ویژه که پیوند او با وحی، تا هنگام درگذشتش هم ادامه داشته است. در جامع احادیث الشیعة: 109/3 از علی (علیه السلام) آمده است:

«هنگامی که پیامبر(ص) دچار بیماری ای بود که در آن درگذشت، جبرئیل هر روز و هر شب نزد او می آمد.»

پس باید هر چه که نیاز بوده به او گفته شده باشد. حدیث های بسیاری هست که این نکته را نشان می دهد؛ برای مثال حضرت علی(علیه السلام) گفته است:

«یکی از سفارش های پیامبر خدا(ص) این بود که در خانه اش به خاک سپرده شود؛ با سه پارچه که یکیشان یعنی بود کفن شود، و کسی جز علی درون قبرش نرود.» (مستدرک الوسایل: 206/2)

و از امام کاظم (علیه السلام) نیز آورده اند:

«...یکی از سفارش های پیامبر خدا(ص) این بود که در خانه اش به خاک سپرده شود؛ با سه پارچه کفن شود که یکیشان یعنی بود؛ و کسی جز علی درون قبرش نرود. سپس به او [علی] گفت: تو و فاطمه و حسن و حسین حتماً آن جا باشید، و هفتاد و پنج بار «الله اکبر» بگویید. سپس تو پنج بار الله اکبر بگو و برو. البته پس از آن که اجازه نماز به تو داده شد. علی(علیه السلام) پرسید: چه کسی این اجازه را به من می دهد؟ فرمود: جبرئیل به تو اجازه می دهد. سپس مردان خاندانم دسته دسته بر من نماز بخوانند. سپس زن ها. و سپس دیگران. علی(علیه السلام) می گوید: همه را انجام دادم.» (وسائل الشیعة: 779/2)

و نیز آمده است که پیامبر(ص) به علی(علیه السلام) سفارش کرد او را با هفت مشک از آب چاه «غرس» بشوید و با عطرِ حنوطی که جبرئیل(علیه السلام) به او داده بود خوشبو کند، و باز مانده آن حنوط را برای خودش، فاطمه و حسن و حسین، نگه دارد. هم چنین فرموده بود هنگامی که کار شستن و کفن کردنش به پایان رسید، او را بنشانند و هر چه می خواهد از او بپرسد و هر چه را که می گوید بنویسد. هم چنین گفته بود او را در همان جایی به خاک بسپارند که در آن، جان می سپارد (تهذیب الاحکام: 2/6، بصائر الدرجات/304، شرح الاخبار: 419/2 و دعائم الاسلام: 234/1).

اما جالب این جا است که هیچ يك از «طُلُقًا» (اسیران رها شده در فتح مکه) و بزرگانشان، نه در مراسم آماده کردن پیکر پیامبر(ص) شرکت کردند، نه در نماز و خاک سپاری او!

چون گرم کارهای سقیفه بودند؛ میان خانه های دور از هم «انصار» در رفت و آمد بودند؛ تا آن ها را وادار به بیعت با ابوبکر کنند. و فرصتی بود تا حضرت علی(علیه السلام) و خاندان پیامبر، سفارش های او را به بهترین شکل انجام دهند. علی(علیه السلام) پیکر پیامبر(ص) را روی زمین رها نکرد تا به ستیز کسانی برود که به جانشینی پیامبر(ص) چشم داشتند و در سقیفه گرد هم آمده بودند.

و اما پس از پایان مراسم:

ابن قتیبه در الامامة والسیاسة: 29/1 می گوید: «علی - کرم الله وجهه - همراه فاطمه دختر پیامبر که سوار چارپایی بود، شبانه به خانه های سران انصار می رفت. از آن ها یاری می خواست، و آن ها می گفتند: ای دختر پیامبر خدا! ما با این مرد [ابوبکر] بیعت کرده ایم! اگر شوهر و پسرعمویت [علی] پیش از بیعت کردتیمان با این مرد سراغمان آمده بود، کسی را با او برابر نمی دانستیم!

و علی - کرم الله وجهه - می گفت: یعنی پیامبر خدا را دفن نکرده در خانه اش رها می کردم و می رفتم تا بر سر جانشینی اش با مردم ستیز کنم؟! و فاطمه می گفت: ابوالحسن جز آن چه شایسته اش بود، کاری نکرد. ولی آن ها کاری کردند که خدا به حسابشان رسیدگی خواهد کرد و باز خواستشان می کند!» (و نیز: الاحتجاج: 96/1)

از این رو است که چند و چون مراسم خاک سپاری پیامبر(ص) و جای دفن او را باید از اهل بیتش پرسید. چون آن ها بهتر از هر کس می دانند چه باید می شد و چه نباید می شد. و بهتر می دانند چه پیش آمد و پیامبر کجا دفن شد. دیگران نبودند که بدانند؛ از روز دوشنبه، از ساعتی که پیامبر(ص) درگذشت در سقیفه سرگرم بودند، و تا جمعه یا شنبه، میان خانه های انصار می رفتند و می آمدند... در حالی که پیامبر(ص) سه شنبه شب دفن شده بود!

روایت هایشان همه نشان می دهد که عایشه و پدرش ابوبکر، و حفصه و پدرش عمر، هیچ کدامشان در مراسم نبوده اند!

خطیب در کتاب اکمال الدین/21 می گوید:

«این شبیه گفته است (المصنف: 568/14) ابوبکر و عمر خاکسپاری پیامبر(ص) را ندیدند. میان انصار بودند و پیش از این که برگردند، رسول خدا (ص) دفن شده بود. سند این سخن هم درست است.»
احمد هم در مُسند: 62/6 می گوید:

«عایشه گفته است: از خاک سپاری پیامبر خدا(ص) خبردار نشدیم، تا شب چهارشنبه، دیر وقت، صدای بیل ها به گوشمان رسید.» (و نیز: سیره ابن هشام: 1078/4 و تاریخ بیهقی: 409/3).
و در الدرر ابن عبد البر/271 آمده است:

«روز سه شنبه دفن شد. برخی هم می گویند شب چهارشنبه. هنگام غسل و کفن کردنش جز خانواده اش کسی نبود. علی غسلش داد. فضل، پسر عباس، آب می ریخت و عباس [عموی پیامبر] هم کمکشان می کرد.»

سفارش های پیامبر درباره برخورد با آرامگاه و اهل بیتش به کجا رسید؟
با هیاهو و غوغای طلقاروی کار آوردن خلیفه سقیفه، همه از یاد رفت. پس از آن هم، اعتراض کنان به خانه حضرت علی و فاطمه تاختند و تهدید کردند خانه را بر سرشان به آتش می کشانند، اگر که بیعت نکنند!

و سپس حکومت جدید شتافت تا هر چه زودتر بر مسجد پیامبر(ص) و آرامگاه شریفش چیره شود. و از ترس این که مبادا بنی هاشم حق خود را از جانشینی پیامبر بخواهند و به قبر او پناه ببرند، بر مسجد پیامبر(ص) و خانه و قبرش دست گذاشت و بعد هم «حکومت نظامی» اعلام کرد و جلوی نماز خواندن و نشستن کنار قبر شریف، و گرد آمدن در آن جا را گرفت؛ بهانه هم این بود که پیامبر خودش دیگران را از این کارها باز می داشته است!

در این هنگام بود که عایشه، دختر رئیس جدید حکومت، یعنی ابوبکر، ادعا کرد اتفاقی که پیامبر در آن به خاک سپرده شده، از آن او است. با این که اتاق او _ چنان که خواهیم دید_ در سوی دیگر مسجد بوده است!

هم چنین، عایشه و حفصه که دختران ابوبکر و عمر، و همسر پیامبر(ص) بودند، پیکر پاك او را از نخستین لحظه های پس از مرگش رها کردند و حتا خود اعتراف کردند که در مراسم خاکسپاریش نبوده اند! (مسند احمد: 62/6)

از آن پس عایشه حسرت می خورد که چرا حضرت علی(علیه السلام) در غسل و کفن و دفن پیامبر بوده است و او نبوده. او می گفت:

«اگر زمان برمی گشت، به جز همسرانش کسی غسلش نمی داد!» (احکام الجنائز البانی/49 و نیز گفته است: ابو داود این را روایت کرده: 60/2، وابن الجارود در المنتقی 257، والحاکم: 59/3 و این را بنا بر شرط های مسلم صحیح دانسته، و احمد: 726/6، با سند صحیح).

این ها نکته هایی نیستند که به سادگی بتوان از آن ها گذشت؛ از حوادث بزرگی حکایت می کنند که البته این جا، جای باز کردنشان نیست.

آرامگاه شریف پیامبر ملك او بوده است و هر کس می گوید پیامبر(ص) آن را به دیگری واگذار کرده، باید ادعایش را ثابت کند. و خواهیم دید که چنین کسانی هیچ دلیل درستی ندارند که نشان دهند اتاق شریف پیامبر، خانه عایشه بوده، یا پیامبر(ص) آن را به دیگری بخشیده است. هم چنین، دلیل روشنی هست که نشان می دهد پیامبر(ص) حضرت علی(علیه السلام) و امامان پس از او را ولی آن کرده است. این قانون که «من کنت مولاه فعلی مولاه» (هر که و هر چه من و لیش هستم، علی و لیش است) و آیه ها و حدیث های دیگری که ولایت اهل بیت را نشان می دهد، به این معناست که هر کس و هر چیز که پیامبر(ص) «ولی»ش بوده، به آن ها سپرده شده است؛ خواه اوقاف و صدقات پیامبر بوده باشد، خواه مسجد و بارگاه شریف او.

ما عقیده داریم این ولایت، همان ولایتی است که پیامبر(ص) از سوی خدا داشته است و پس از او به حضرت علی(علیه السلام) سپرده شده؛ چون علی(علیه السلام) تنها کسی بود که می توانست اسلام را آن گونه که هست بشناسد و در جامعه پیاده کند.

پس این قانون تنها در ارث و میراث خلاصه نمی شود و همهء گسترهء ولایت پیامبر(ص) را در بر می گیرد؛ حتا بر این باوریم که این ولایت حضرت علی(علیه السلام)، لقب «ام المؤمنین» همسران حضرت رسول(ص) و مصونیت ویژه آن ها را هم شامل می شود. و او می توانست این لقب را از روی هر کس که شایستگی اش را نداشته، بردارد!

گفتار دوم:

ادعای عایشه و پاسخ آن

ادعای عایشه دربارهء به ارث بردن اتاق پیامبر(ص)

یا داشتن اختیار آن

برخی می گویند: پیامبر(ص) در «اتاق عایشه» دفن شده؛ درست است که این اتاق ملك پیامبر بوده، ولی عایشه سهمی در آن داشته است، چون آن را از او «به ارث برده»!
ما می گوئیم: پس چرا نگذاشتند حضرت زهرا(علیها السلام) از پدرش ارثی ببرد؟ ابوبکر ادعا کرد از «پیامبران» هرگز چیزی به ارث برده نمی شود؛ این دولت است که وارث آن هاست! عمر و عایشه هم تأییدش کردند...

ولی با این فرض هم که عایشه بخشی از خانهء پیامبر(ص) را به ارث می برده، باید گفت يك نهم از يك هشتم میراث پیامبر سهم او بوده است. چرا که او یکی از نه همسر پیامبر بود و زنان او با هم، يك هشتم از ارثش را می بردند. پس چرا برای دفن کردن امام حسن(علیه السلام) در آن جا از عایشه باید اجازه می گرفتند، ولی از دیگران نه؟

اگر آرامگاه پیامبر(ص) به ارث رسیده باشد، سهم حضرت فاطمه(علیها السلام) در این میان باید از همهء آن ها بیشتر باشد؛ پس چرا نگذاشتند پسرش _ امام حسن(علیه السلام) _ در سهم او دفن شود؟
گفته اند: به هر حال اتاق شریف پیامبر(ص)، یا ملك عایشه بوده، یا عایشه از سوی «خلیفه» متولی آن بوده است؛ خلیفهء اول، ابوبکر، آن را به عایشه داده بود و عمر، خلیفهء دوم هم آن را تأیید کرد:

«[عمر] کسی را نزد عایشه فرستاد تا اجازه بگیرد او هم پیش دو دوستش [پیامبر و ابوبکر] دفن شود. پس عایشه گفت: بله، به خدا [اجازه می‌دهم]! راوی می‌گوید: اگر این را مردی از اصحاب از عایشه خواسته بود، نمی‌پذیرفت و می‌گفت: به خدا هرگز هیچ کدام از آنان را بر خود ترجیح نمی‌دهم.» (صحیح بخاری: 153/8)

پاسخ این که: این ولایت و اختیاری که از آن سخن می‌گویند، ناروا است و هیچ دلیلی برای اثبات آن ندارند.

اگر هم بتوان پذیرفت که ابوبکر به نام رئیس حکومت اختیار آن جا را به عایشه داده، با مرگ ابوبکر، باید مدت این اختیار هم به سر می‌آمد. پس چرا نه عمر، نه عثمان، و نه معاویه، هیچ یک این اختیار را دوباره به عایشه ندادند؟

اگر اختیار آن جا به دست حکومت بوده، عایشه باید به امام حسن (علیه السلام) می‌گفت: از معاویه اجازه بگیر که او فرمانروا و متولی موقوفات است، من جلویت را نمی‌گیرم. و یا می‌گفت: ای پسر پیامبر! اختیار ما، شامل شما نمی‌شود. خانه، شماس است! چون پیامبر گفته بود: هر که من ولیّش هستم، علی ولی اوست... و چون شما برای او عزیزتر بودید تا من! چرا که نسائی در کتاب خصائص علی (علیه السلام) 108/ می‌گوید:

«ابوبکر از پیامبر (ص) اجازه ورود خواست؛ سپس شنید که عایشه با صدای بلند می‌گوید: راستی که دانستم علی را بیشتر از من دوست می‌داری! ابوبکر خواست او را سیلی بزند و گفت: ای دختر فلانه! می‌بینم صدایت را روی پیامبر خدا بلند می‌کنی!» (مجمع الزوائد: 201/9 هم این را درست دانسته)

پاسخ به این ادعا که عایشه مالک اتاق پیامبر (ص) است

بسیاری گفته اند آرامگاه پیامبر (ص)، ملک عایشه است.

اینک دلیل هایی که توانسته اند بیاورند:

دلیل نخست: عایشه به خدا سوگند خورده که پیامبر در زمان زندگیش آن را به او بخشیده است. عایشه گفته است:

«به خدا سوگند که خانه من است! پیامبر خدا (ص) در حیاتش آن را به من داده است. عمر هم با این که خلیفه بود، بی اجازه من در آن خاک نشد. ولی ما از علی خیری ندیدیم! (که بگذاریم پسرش آن جا دفن شود)» (تاریخ دمشق: 293/13)

در تاریخ یعقوبی: 225/2 آمده: «خانه من است؛ نمی گذارم کسی در آن دفن شود.» و در کافی: 302/1 آمده است وقتی شنید می خواهند امام حسن را آن جا دفن کنند: «به سرعت سوار قاطری شد. اولین بار در اسلام بود که زنی سوار بر زین می شد... سپس ایستاد و گفت: پسران را از خانه من دور کنید! هیچ چیزی در آن دفن نخواهد شد!»

پاسخ این که: آن ها هرگز نمی توانند گفته عایشه را بی گواهی کس دیگری بپذیرند. چون اگر این کار را کنند، می بایست سخنان حضرت فاطمه (علیها السلام) را هم بپذیرند؛ زیرا خود عایشه گواهی داده است که حضرت فاطمه از او راستگوتر است:

حاکم: 160/3 روایتی آورده و آن را بر مبنای شرط مُسَلِّم نیشابوری درست دانسته است، و آن این که عایشه «هرگاه از فاطمه دختر پیامبر یاد می کرد، می گفت: هیچ کس را ندیدم که از او راستگوتر باشد، مگر کسی که زاده اوست!» (ذهبی هم این را پذیرفته و در کتاب سیر خود: 131/2، و نیز مجمع الزوائد: 201/9 که حدیثی همانند آن را هم درست دانسته، الاستیعاب: 4/1896، ابویعلی: 8/153 و سبل الهدی: 47/11 آن را درست شمرده است.)

و اگر سخنان حضرت زهرا (علیها السلام) را بپذیرند، ناچارند بسیاری چیزهای دیگر را نیز بپذیرند؛ از پس دادن مزرعه فدک گرفته _ که مصادره اش کردند _ تا خلافت، که حضرت زهرا (علیها السلام) می گفت پیامبر وصیت کرده به علی (علیه السلام) برسد! به همین خاطر هم هست که برای پذیرفتن سخنان حضرت زهرا (علیها السلام) شاهد می خواهند!

ذهبی، یکی از حدیث شناسان و تاریخ شناسان بزرگ سنی نیز روایتی را که می گوید عایشه ادعای مالکیت اتاق پیامبر را داشته، نمی پذیرد و در کتاب سیر: 279/3 می گوید: «سندش گنگ و تاریک است!» گذشته از گنگ بودنش، به عدالت پیامبر (ص) هم طعنه می زند، که چرا اتاقش را به عایشه داد، نه به همسران دیگرش یا به دختر محبوبش!

و اما دومین دلیلی که می آورند: این است که عمر «از عایشه» اجازه خواست تا کنار پیامبر (ص) دفنش کنند. عایشه هم همین را دلیل درستی ادعای خود می داند!

اما باید گفت عمر معصوم نبوده است که گفتار و کردارش مانند پیامبر حجت باشد! حتا باید به او خُرده گرفت که چرا از کسی جز ولی شرعی اجازه خواسته است؛ از کسی جز علی(علیه السلام).
دیگر این که اجازه خواستن همیشه نشانه پذیرفتن مالکیت نیست. شاید از روی احترام به عایشه بوده باشد؛ چون عایشه روی آن دست گذاشته بود؛ عمر هم نمی خواست مشکلی با او برایش پیش بیاید... یا به هر دلیل دیگر.

علامه حلی در نهج الحق/364 می گوید: «ابوبکر چگونه می تواند بگوید من وصی پیامبر خدا(ص) هستم، همین طور هم عمر؟ با این که حضرت رسول در حالی درگذشت که آن ها را زیر دست اسامة بن زید کرده بود؟!»

سومین و چهارمین دلیل آن ها، یکی نسبت دادن «خانه ها» در قرآن به همسران پیامبر(ص) است، و یکی اجازه خواستن امام حسن(علیه السلام) از عایشه برای دفن شدن در کنار پیامبر(ص).

قاضی عبد الجبار، که از متکلمان بزرگ اهل تسنن است، این دو نکته را دلیل آورده و شریف مرتضی، علم الهدی، در شافی:4/168 پاسخ او را داده است. سبب پیش آمدن بحث هم این بوده که شیعیان دفن شدن عمر و ابوبکر را در کنار پیامبر(ص) نادرست دانسته اند و گفته اند چنین کاری از دید شرعی حرام است؛ چون خداوند می گوید «ای ایمان آوردگان! وارد خانه های پیامبر نشوید، مگر شما را به خوردن غذایی فرا خواند، بی آن که منتظر بنشینید تا آماده شود... مبادا پیامبر خدا را بیازارید، و یا همسرانش را پس از او به همسری گیرید. که این ها نزد خدا گناه بزرگی است.» (احزاب:53)
قاضی عبد الجبار گفته است که آن جا، از آن عایشه بوده و اتاقی بوده است که در آن زندگی می کرده. او می گوید:

«چنان چه گذشت، این اتاق ها ملك زنان پیامبر بوده است. قرآن نیز همین سخن را می گوید: «[ای زنان پیامبر] در خانه هایتان بمانید.» و نیز آورده اند که عمر از عایشه اجازه گرفته بود که آن جا دفنش کنند؛ حتا گفت: اگر او [عایشه] اجازه نداد، در بقیع دفنم کنید.

برای همین می گویند حسن هم هنگامی که درگذشت، سفارش کرد کنار پیامبر خدا(ص) دفنش کنند؛ اگر نگذاشتند، در بقیع. که با کاری که مروان و سعید بن عاص کردند، در بقیع به خاک سپرده شد. حسن این

وصیت را با اجازه عایشه کرده بود؛ شاید هم می دانست عایشه آن جا را وقف کرده است، از این رو این کار را روا شمرده بود.»

آلوسی، مُفتی و مفسر بزرگ بغداد در قرن چهارده نیز در تفسیرش: 219/4 به پیروی از عبد الجبار گفته است:

«در این جا برخی شیعیان بحثی پیش کشیده اند و می گویند اگر پیامبر(ص) ارثی به جا نمی گذارد، پس چرا اطاق های همسران پاکش را به آن ها بخشیده است؟ باید گفت: این مغالطه است. زیرا جدا کردن اطاق های همسران پیامبر از میراث او، برای این است که «ملك» خودشان بوده، نه «سهم آن ها از میراث پیامبر(ص)». چون پیامبر(ص) هر کدام از اطاق ها را برای یکیشان ساخت، سپس آن ها را به ایشان بخشید و به دستشان سپرد (به اصطلاح هبة مع القبض). و این باعث مالك شدن بی برگشت می شود. پیامبر چنین چیزی را برای فاطمه و اسامه هم ساخته و به آن ها واگذار کرده بود. و هر کس چیزی در دست داشت که پیامبر خدا(ص) در زندگیش برایش ساخته بود، مانند يك مالك با آن رفتار می کرد.

آن چه این را تایید می کند، چیزی است که سنی و شیعه آن را پذیرفته اند؛ و آن این است که امام حسن هنگام مرگ از عایشه اجازه گرفت و خواست برای دفن کنار پدر بزرگش، پیامبر، جایی به او دهد. اگر آن اطاق، ملك مادر مؤمنان [عایشه] نبوده باشد، اجازه و درخواست معنی نمی دهد. در قرآن هم به گونه ای اشاره شده که همسران پیامبر مالك آن اطاق ها هستند؛ آن جا که آمده است: و در خانه هایتان بمانید. و «آن ها» را به «خانه ها» افزوده است و نگفته در خانه های پیامبر (ص) بمانید.

البته برخی اهل سنت این بحث را از بیخ و بن نادرست خوانده اند. آن ها می گویند: اموال پیامبر(ص) پس از مرگش، وقف همه مسلمانان می شود. پس خلیفه آن زمان می توانسته هر چه را می خواهد به هر کسی خواست ببخشد. چنان که صدیق [ابوبکر] شمشیر، زره، و قاطری خاکستری به نام دلدل را به امیر [حضرت علی] بخشید؛ با این که امیر - کرم الله وجهه - به هیچ رو از پیامبر ارث نمی برد. این هم درست است که جناب صدیق بخشی دیگر از ارث او را به زبیر، پسر عوام و محمد پسر مسلمة بخشیده بود.»

و اما سید شریف مرتضی (رحمه الله) در پاسخ این سخنان آلوسی می گوید:

«دو حالت بیشتر نمی تواند باشد: یا این که جای قبر پیامبر(ص) ملك خودش مانده بوده، یا همان گونه که عایشه می گوید در زمان زندگیش آن را به عایشه داده است.

اگر حالت نخست درست باشد، پس از پیامبر یا به کسی به ارث رسیده، یا صدقه داده شده. حال:

اگر ارث بوده که نه می تواند به ابوبکر رسیده باشد، نه پس از او به عمر؛ که بخواهند دستور بدهند آن جا خاکشان کنند؛ مگر این که وارثان را راضی کرده باشند. وارثان پیامبر(ص) هم در مذهب ما حضرت فاطمه(علیها السلام) و همسران پیامبر(ص) به شمار می آیند و در مذهب آن ها، همین ها به علاوه عباس؛ چون آنان عمو را هم جزو وارثان می دانند. با این همه هرگز سراغ نداریم که هیچ کدامشان درباره فروش آن جا با وارثان صحبتی کرده باشد، یا برای خرید یا اجاره، آن را در برابر پولی یا چیزی از آن ها گرفته باشد.

اگر هم صدقه بوده، می باید همهء مسلمانان را از این بابت راضی می کردند تا آن جا را از آن ها بخرند؛ تازه اگر فروش چنان جایی درست باشد!

اگر هم بنا بر حالت دوم پیامبر(ص) آن را در زمان زندگیش به دیگری واگذار کرده باشد، می بایست دلیل و شاهی محکم برایش بیاورند و علتش را نیز روشن کنند. چرا که نه سخن خود حضرت فاطمه(علیها السلام) را پذیرفتند که می گفت پیامبر(ص) منزهه فدک را به او بخشیده، نه گواهی شاهدانش را!! (با آن که قبالة فدک هم در دست او بود و نماینده ای هم در آن داشت!)

و اما این دلیل که در سخن خدا در قرآن، «خانه ها» به آن ها اضافه شده و آمده است: در خانه هایتان بمانید (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ) تنها، يك شبههء ضعیف است. زیرا چنان که گذشت، اضافه شدن، همیشه نشان مالکیت نیست و چه بسا نشانهء سکونت باشد. و چنان که پیداست این کاربرد بسیار رایج است. برای مثال خداوند در بارهء زنانی که طلاق گرفته اند می فرماید: «آن ها را از خانه هایشان بیرون نکنید و خودشان هم بیرون نروند، مگر این که آشکارا به کار زشتی دست زنند.» بی شك منظور خداوند جایی است که در آن زندگی می کنند، نه جایی که از آن ایشان است.

ولی از همه جالب تر این سخن اوست که «حسن از عایشه اجازه خواست تا در آن خانه دفن شود، ولی مروان و سعید بن عاص نگذاشتند.»

در این جا ستیزه گری او آشکار است. چرا که کسی جز عایشه جلوی این کار را نگرفته بود و کسانی مانند مروان و سعید بن عاص که از آن ها نام می برد، تنها به او کمک کرده و از فرمان او بوده که پیروی کرده اند!

حتا گفته اند که عایشه آن روز سوار قاطر شد و پسر عباس به او گفت: «يك روز روی قاطر و يك روز روی شتر؟!» چگونه می شود عایشه با آن که _ به گفتهء آن ها _ مالك آن جا بوده چنین اجازه ای بدهد،

ولی مروان و دیگران، که نه صاحبش بوده اند، نه دستی و نه سهمی، در آن داشته اند، جلوی این کار را بگیرند؟! به راستی که کار زشتی است!»

اما آلوسی باز هم سخن قاضی عبد الجبار را تکرار کرده و چشمانش را به روی پاسخ شریف مرتضی (رحمه الله) بسته است؛ با این که حتماً کتاب او، الشافی را خوانده بوده است. چون هر دو بغدادی اند و آلوسی بارها گفته های ادبی و علمی شریف مرتضی را شاهد آورده و از برخی کتاب هایش نام برده است (نمونه ها یش را می توانید در تفسیری که نوشته بیابید: 207/1، 168 و 76، 112/6، 19/7 و 20 و 100/8 و 145 و 10، 140/12 و 258 و 216، 29، 50/13 و 14:29 و 133/15 و 249 و 205 و 99/18 و 160 و 159/21 و 201/23 و 97/27 و 178 و 145/29 و 7/30، 139 و 52، 209)!

و اما آخرین گفته آلوسی این است که ابوبکر خلیفه، اتاق پیامبر (ص) را به عایشه داده است؛ همان گونه که چیزهایی دیگر هم از میراث پیامبر را به علی (علیه السلام) و زبیر و محمد پسر مسلمه بخشیده بود! سپس حرفش را گنگ و مبهم کرده است _ چنان که دیگران هم کرده اند_ و هیچ نگفته که آیا ابوبکر اتاق پیامبر (ص) را ملك شخصی عایشه کرده است و آن را به وارثانش برگردانده؟! همان گونه که چیزهای دیگر را به کسان دیگری که نام برده، داده است...

اگر هم میراث پیامبر (ص) وقف شده و در دست حکومت بوده است، باید پرسید از چه رو رئیس حکومت این حق را یافته، که يك ملك وقفی را به دختر خود یا هرکس دیگر ببخشد و قبر پیامبر (ص) را مانند يك ملك شخصی کند که خرید و فروش می شود؟ اگر این گونه است پس چرا عمر هم مانند ابوبکر، اتاق دخترش حفصه را به او نبخشید؟ چرا عثمان این کار را نکرد؟ چرا معاویه اتاق ام حبیبه اموی را به او نداد؟!

پرسشی که شیعه درباره دلیل شرعی تصرف عایشه و پدرش در خانه های پیامبر (ص) پیش کشیده است، پرسشی سنگین و پُر مایه است و آن گونه که آلوسی پنداشته، مغالطه نیست! مغالطه سخن اوست که ابوبکر را دارای ولایت بر میراث پیامبر (ص) می داند و به او حق می دهد که اتاقی را که آرامگاه پیامبر خدا (ص) است ملك شخصی دخترش کند؛ بی آن که دلیلی بیاورد یا از منطق بهره ای برده باشد.

حدیث هایی که درباره میراث پیامبر (ص) است در منابع حدیثی آن ها گرد آوری شده. حماد بن زید هم که در سال 267 ه.ق. درگذشته، کتابی با نام «میراث پیامبر» (ترکة النبی) دارد که در آن، از آن چیزی که آلوسی ادعا می کند، هیچ یادی نکرده!

نکته دیگر این که، منابع ما تأکید می کنند که جدا کردن پیامبران از قانون ارث، تنها، دروغی از سوی حکومت بوده است تا بانه ای باشد برای به دست گرفتن املاک و اوقاف پیامبر و بیرون آوردنشان از دست حضرت علی (علیه السلام) که پیامبر (ص) او را ولیشان کرده بود! از دید ما او بر پایه «نص» (سخن صریح و بی پرده که تأویل بردار نباشد)، ولی شرعی است و کسی جز او چنین ولایتی ندارد.

هم چنین باید به این نکته هم خرده گرفت که «عمر چیزی از میراث پیامبر (ص) را به حضرت علی (علیه السلام) داده است»؛ چون ابویعلی و احمد حنبل: 13/1 می گویند ابوبکر و عمر هرگز در میراث پیامبر دست نبرده اند:

«عباس بر سر چیزهایی که از پیامبر خدا (ص) به جا مانده بود با علی ستیز کرد. ابوبکر گفت: من آن چه را پیامبر به جا گذاشته و از جا تکان نداده، از جا تکان نمی دهم!

هنگامی که عمر خلیفه شد نزدش رفتند. گفت: من چیزی را که ابوبکر تکان نداده، جا به جا نمی کنم! می گوید هنگامی هم که عثمان خلیفه شد پیشش رفتند. می گوید عثمان خاموش شد و سر را به زیر انداخت. پسر عباس می گوید: ترسیدم عثمان آن را به سود علی بگیرد. دستی میان شانه های عباس زدم و گفتم: پدر! قسمت می دهم آن را به علی بده! می گوید او هم آن را داد.» (الزوائد: 207/4 هم آن را معتبر دانسته)

با این که این حدیث از دید ما شیعیان، جای اشکال دارد، ولی از دید آن ها حدیث معتبری است، که نه تنها نمی پذیرد ابوبکر چیزی به حضرت علی (علیه السلام) یا دیگری داده باشد، که چنین کاری را حرام شمرده است. پس جناب ابوبکر نمی توانسته در میراث پیامبر دست ببرد!

اما این سخن آلوسی که «هر کدام از اتاق ها را برای یکیشان ساخت، سپس آن ها را به ایشان بخشید و به دستشان سپرد» تیری در تاریکی است و تنها، یک پنداشت بی پشتوانه است تا حکومت را در بخشیدن اتاق ها به آن ها بی گناه نشان دهد! پیش از آن پیامبر (ص) از دو همسر خود- عمره و شنبه- جدا شده بود، پس آن ها چرا چیزی نخواستند؟!

درست این است که پیامبر اکرم (ص) زمین مسجد و خانه اش را خودش خریده بود و با هزینه خود و کمک مسلمانان آن ها را ساخت؛ چنان که همگی همین را می گویند و در کتاب معتبرشان بخاری: 111/1 هم آمده است. پس از آن هم، برابر با نیاز خود خانه هایی را از حارثه پسر نعمان خریده است، یا چنان که در الطبقات: 166/8 آمده آن ها را ساخته است. پس آن ها ملک او بوده اند، که می بایست به وارثانش

می رسید و بنا بر سفارش و وصیتش با آن ها رفتار می شد. هیچ دلیلی هم نیست که نشان دهد چیزی از آن ها را به همسرانش واگذار کرده است.

از همه این ها گذشته، اگر سخن آلوسی درست باشد و پیامبر(ص) اتاق هر کسی را به خودش بخشیده باشد، باز پرسشی پیش می آید:

دخترش حضرت زهرا(علیها السلام) همراه او به مدینه مهاجرت کرده بود، و تا ازدواجش با حضرت علی(علیه السلام)، دوسال پیش پدرش زندگی کرد؛ پس بر سر اتاقی که به او بخشیده بود چه آمد؟! چرا نگذاشتند امام حسن(علیه السلام) در آن دفن بشود؟

اما دلیلی هم که آلوسی برای مالک اتاق بودن عایشه می آورد _ این که امام حسن(علیه السلام) برای دفن شدنش در آن جا از او اجازه خواسته _ حتا اگر درست باشد، نشان مالک بودن عایشه نیست؛ که به خاطر چیره بودنش بر اتاق شریف پیامبر(ص) از زمان پدرش ابوبکر است! و اجازه خواستن از کسی که چیزی را در دست گرفته، پذیرفتن کارش نیست!

هر کسی هم دیدگاه امام حسن(علیه السلام) را درباره عایشه و پدرش، و درباره عمر خوانده باشد، می داند که او آن ها را نه مالک می دانسته، نه ولی و وصی پیامبر(ص). سخن او در باره عایشه در کافی: 300/1 نیز همین را نشان می دهد:

«...در گذشته هم تو و پدرت پردهء احترام پیامبر خدا (ص) را دریدید و کسی را پیش او، درون خانه

اش، بردید که نزدیکیش را دوست نمی داشت. خدا به خاطر این کار بازخواستت می کند ای عایشه!»
سر انجام، آلوسی هم دلیلی را که عبد الجبار از قرآن آورده، بازگو می کند و می گوید: «در قرآن هم به گونه ای به این اشاره شده که همسران پاکش مالکان آن اتاق ها هستند. خداوند سبحان می گوید: وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ: در خانه هایتان بمانید (احزاب: 33). و خانه ها را به آن ها اضافه کرده است، و نگفته در خانه های پیامبر.»

کدام اشاره در این آیه نشانگر مالکیت آن هاست؟! خداوند خانه ها را از این رو به آن ها افزوده است که در آن زندگی می کرده اند. چرا آلوسی که در تفسیر قرآن دانشمند است آیه ای را که «خانه ها» را به پیامبر(ص) نسبت داده است نخوانده؟! که «ای ایمان آوردگان! درون خانه های پیامبر نروید، مگر به شما اجازه دهد...» (احزاب: 53) و یا این سخن پیامبر(ص) را که در آن می گوید «خانهء من»: «میان خانهء من و منبرم، باغی از باغ های بهشت است»!؟

و یا این گفته‌ی خود عایشه را در کتاب بخاری: 149/3 که: «ای پیامبر خدا! این مرد اجازه می‌خواهد به خانه ات بیاید.»

اگر این گونه است که او می‌گوید، هر یک از این‌ها باید اعتراف‌های عایشه باشد و دلیل مالک نبودن او و مالک بودن پیامبر (ص). همین گونه هم سخن عبد الله پسر عمرو در صحیح بخاری: 46/4: «پیامبر (ص) برخاست و به سوی سکونتگاه (المسکن) عایشه اشاره کرد و گفت: فتنه‌های سه‌گانه همین جاست! شاخ شیطان از این جا سر می‌زند!» و گفته است سکونتگاه عایشه، نه خانه عایشه! و این از دید آلوسی باید نشانه مالک نبودن او باشد!

در حقیقت «اضافه» در زبان عربی کاربردهای گسترده‌ای دارد. می‌تواند با کوچک‌ترین دلیلی آورده شود و نشان مالک بودن یا نبودن نیست؛ وگر نه به گفته‌ی شریف مرتضی (رحمه الله) _ از این آیه باید چنین برداشت شود که هر زنی که طلاق داده شده، مالک جایی است که در آن زندگی می‌کند! : «آن‌ها [زنان طلاق داده] را از خانه‌هایشان بیرون نکنید، خودشان هم بیرون نروند؛ مگر این که آشکارا به کار زشتی دست زنند...» آیا کسی به خاطر اضافه شدن «خانه‌ها» به آن‌ها، حکم می‌کند که آن‌ها مالک آن خانه‌ها هستند؟!

ادعای عایشه در قرن دوم ناشناخته بوده است!

قطب راوندی در کتاب خرائج: 1/245 از مناظره‌ی شایان توجهی سخن می‌گوید که میان ابوحنیفه - امام مذهب حنفی - و فضال پسر حسن بن فضال پیش آمده است. فضال - که از شاگردان امام صادق (علیه السلام) بود - از ابوحنیفه پرسید:

«این سخن خداوند منسوخ هست یا نیست؟» ای ایمان آوردگان! درون خانه‌های پیامبر نروید، مگر این که به شما اجازه دهد.»

ابوحنیفه گفت: این آیه منسوخ نیست.

پرسید: درباره‌ی بهترین کس پس از پیامبر (ص) چه می‌گویی؟ ابوبکر و عمر، یا علی پسر ابی طالب؟ گفت: آن دو نفر همراهان حضرت رسول در قبرش هستند. برای برتریشان چه دلیلی از این روشن‌تر می‌خواهی؟!

فضال به او گفت: اگر سفارش کرده اند جایی دفنشان کنند که حقی در آن ندارند، راستی که ستم کرده اند! اگر هم آن جا برای آن ها بوده و آن را به پیامبر خدا(ص) بخشیده اند، بد کرده اند که از بخشش خود برگشته اند و پیمانشان را شکسته اند! تو هم که اعتراف کردی آیه ای که می گوید «درون خانه های پیامبر نروید، مگر به شما اجازه دهد» منسوخ نیست!!

ابو حنیفه سر را پایین انداخت. سپس گفت: [آن جا] تنها برای او یا آن دو نفر نبوده است! آن ها از سهم عایشه و حفصه بهره مند شده اند، و به خاطر حق دخترانشان بوده که سزاوار دفن در آن جا شده اند!

فضال به او گفت: تو می دانی که پیامبر(ص) هنگام درگذشتش نه همسر داشت. و چون فرزندی - یعنی فاطمه را - داشت يك هشتم از آن جا به آن ها می رسید. پس می بینیم که به هر کدام [یعنی عایشه و حفصه] يك نهم از يك هشتم ارث می رسیده است. سپس می بینیم يك نهم يك هشتم اطاق، می شود يك وجب در يك وجب از آن! چون طول و عرض آن اطاق این اندازه و این اندازه است. پس چگونه آن دو مرد سزاوار چیزی بیش از این شده اند؟!

از این گذشته، چرا عایشه و حفصه از پیامبر ارث برده اند، ولی از ارث بردن دخترش فاطمه جلوگیری شده؟ این گونه که پیدا است تناقض های بسیاری در این باره هست!

ابو حنیفه گفت: او را از من دور کنید ای مردم! که او به خدا يك رافضی پلید است!»

نکته در خور توجه این است که این حدیث نشان می دهد دست کم تا زمان ابوحنیفه، هنوز این ادعا که عایشه از آغاز کار، مالک اطاق پیامبر بوده، نزد اهل سنت مطرح نبوده است!! انگار که سخنش را هرگز ندیده باشند!

تناقض گویی های عایشه درباره اطاق پیامبر(ص)!

در منابع حدیثی و تاریخی، این روایت کتاب بخاری: 205/4 زیانزد است که: عمر پس از این که زخم خورد، کسی را نزد عایشه فرستاد تا از او اجازه ای بگیرد. او به پسرش گفت:

«نزد عایشه، مادر مؤمنان برو و بگو «عمر» به تو سلام می رساند. نگو «امیر مؤمنان»، که من امروز دیگر امیر مؤمنان نیستم! بگو عمر، پسر خطاب اجازه می خواهد در کنار دو دوست خود [پیامبر و ابوبکر] دفن شود.

پس او هم سلام کرد و اجازه گرفت. سپس درون آمد و دید عایشه، نشسته است و گریه می کند. گفت: عمر، پسر خطاب، سلام می رساند و اجازه می خواهد کنار دو دوستش دفن شود. عایشه گفت: آن را برای خودم می خواستم. امروز از خودم می گذرم و ایشارش می کنم.

هنگامی که [پسر عمر] برگشت، گفتند: عبدالله بن عمر آمده است! عمر گفت: بلندم کنید.

مردی بلندش کرد و او را به خود تکیه داد. پرسید: چه خبر؟

گفت: چیزی که دوست داری، ای امیر مؤمنان! اجازه را گرفتم!

گفت: خد را شکر! چیزی برایم از این مهم تر نبود! هنگامی که مُردم، مرا آن جا ببرید. سپس تو سلام کن و بگو: عمر، پسر خطاب اجازه می خواهد! اگر عایشه به من اجازه داد، مرا به درون ببرید. و اگر مرا نپذیرفت، مرا به گورستان های مسلمانان ببرید!

سپس مادر مؤمنان، حفصه، به همراه چند زن آمد. او را که دیدیم، برخاستیم [و رفتیم]. او پیش عمر رفت و ساعتی در کنارش گریه کرد. سپس مردان اجازه آمدن خواستند و او [حفصه] به اندرونیشان رفت. صدای گریه اش را از اندرونی می شنیدیم.

مردان گفتند: وصیت کن، ای امیر مؤمنان! جانشینی برگزین!

عمر گفت: برای این کار، سزاوار تر از این چند نفر یا [شاید گفت] چند شخصیت نمی یابم؛ کسانی که پیامبر خدا(ص) هنگام درگذشتش، از آن ها خرسند بود.

سپس نام علی، عثمان، زبیر، طلحه، سعد، و عبد الرحمن را بُرد. «(و نیز: سنن بیهقی: 58/4، ابن ابی شیبۀ: 230/3، و: 576/8، ابن حبان: 352/15، الطبقات: 338/3، و...)»

این از روایت بخاری. اما روایت ابن سعد در الطبقات: 363/3، می گوید که عمر پیش از ترور شدن و زخم خوردنش، خودش آن جا را دیده و با چوبدستی اندازه اش را گرفته است. چون گفته بوده یا به او گفته بوده اند، جایی برای قبر نیست!

ابن سعد که مورخ بزرگ قرن چهارم و از اهل سنت است، در الطبقات الکبری می گوید:

«[عایشه] اجازه داد. عمر گفت: خانه، تنگ و کوچک است. سپس چوبدستی ای خواست. برایش

آوردند. آن جا را اندازه گرفت و گفت: به این اندازه بکنید!»

این ماجرا، تنها می تواند در زمان سلامتی عمر رخ داده باشد. شاید آن روز عایشه به بهانه تنگی جا، از او عذر خواسته بوده، و او هم آمده تا خودش آن جا را اندازه کند و دریابد که برای يك قبر تنگ، جا

هست!

این مطلب را، روایت ابن ضیا در تاریخ مکه/239 هم ثابت می کند:

هنگامی که دیوار اتاق شریف پیامبر(ص) فرو ریخت عمر بن عبدالعزیز، خلیفه عدالت جوی اموی که در پی جبران کارهای پدرانش بود: «به ابن وردان دستور داد از کنار دیوار، زمین را تا پایه بشکافد. [ابن وردان] داشت آن را می شکافت که ناگهان دست نگه داشت و کنار رفت. عمر بن عبدالعزیز وحشت زده برخاست. دو پا آن جا دید، پایهء ساختمان را نیز دید. گیاهی روی آن دو پا بود. عبدالله، پسر عبدالله بن عمر، به او گفت: ای امیر! نترس! این ها پاهای پدر بزرگ [مادری] تو عمر بن خطاب است که خانه را تنگ کرده! [نترس، قبر پیامبر خدا را نبش نکرده ای!] خانه برای قبرش تنگ بوده است؛ برای همین هم زیر پایهء اتاق برایش قبر کنده اند! ابن وردان به او گفت: چیزی را که دیدی بپوشان [روی پاها خاک بریز]! و او این کار را کرد.»

ولی چرا آن جا تنگ شده بود؟!

پاسخ این است که اتاق پیامبر(ص) در آغاز، اتاق بزرگی بوده است و دو در هم داشته؛ یکی به مسجد باز می شده و یکی به بخش دیگر خانه.

ولی پس از درگذشت پیامبر(ص)، حکومت ابوبکر، قبر او را با دیواری، از مسجد جدا کرد. البته این دیوار در ابتدا کوتاه بود. چه بسا قبر پیامبر را با دیوار دیگری از درون خانه هم جدا کرده باشند. سرانجام، با این که اتاق عایشه در زمان پیامبر(ص) در سمت دیگر مسجد بود، عایشه ادعا کرد که آن بخش دیگر خانه برای اوست، و آن را دفتر خود کرد!

با این همه او پس از پیامبر(ص) نه در کنار قبر پیامبر زندگی می کرد و نه در اتاق پیشین خود. او در خانه ای دور از مسجد زندگی می کرد؛ همان خانه ای که مروان در روز خاکسپاری امام حسن(علیه السلام)، به آن رفت و عایشه را سوار بر قاطر از آن جا تا مرقد پیامبر آورد، تا عایشه جلوی دفن شدن امام حسن(علیه السلام) را بگیرد.

پس، آن جایی هم که عمر آن را اندازه گرفته، ناگزیر بخشی از اتاق شریف پیامبر بوده است، که دیواری از سمت مسجد و دیواری از درون خانه، در دو سوی آن کشیده بوده اند.

ضد و نقیض های سخنان عایشه به چشم شارحان کتاب بخاری هم آمده است؛ در فتح الباری: 205/3 آمده: «ابن التین می گوید: هنگامی که عایشه در ماجرای عمر می گوید «آن را برای خودم می خواستم» نشان می دهد که کنار قبر پیامبر جا برای بیشتر از يك قبر نبوده است. و این نکته با این سخن عایشه در هنگام مرگش تناقض دارد که گفت «مرا کنار آن ها دفن نکنید [عایشه افزوده است: چون

من پس از پیامبر تغییر کردم! (المصنّف: 230/3 و 808/8 و الكافّة فی رد التوبة الخاطئة: 40). « پیداست که او فکر می‌کرده جایی برای دفن شدن در آن خانه به جا مانده است! »

اما این تنها تناقضی نیست که در سخنان و کارهای عایشه دیده می‌شود. یکی از تناقض‌های کار او این است که جایی را در کنار پیامبر (ص) برای دفن شدن به عثمان بخشیده بود ولی مسلمانان نگذاشتند عثمان در هیچ یک از قبرستان‌های مسلمانان دفن شود. ابن شبة در تاریخ مدینه: 1/113 از زبان عمر بن عبدالعزیز که والی مدینه بود، آورده است: «ولید [خلیفه اموی که مسجد پیامبر را بازسازی کرد] هنگامی که به مدینه آمد، به من تکیه داد، گرد مسجد می‌گشت و از ساختمان آن بازدید می‌کرد، تا آن که به خانه پیامبر رسید. ایستاد. به من رو کرد و گفت: آیا ابوبکر و عمر با او هستند؟ گفتیم: بله. گفت: پس امیرمؤمنان، عثمان کجاست؟ می‌گوید به خدا گمان کردم که او تکان نخواهد خورد تا آن دو نفر را [از قبرشان] بیرون بکشد! گفتیم: ای امیرمؤمنان! مردم هنگام کشته شدن عثمان در فتنه و آشوب بودند. این نگذاشت پیش آن‌ها دفن کنند! او هم خاموش شد.»

هم چنین در روایت بلند دیگری هم آورده است: «...سپس پیکر عثمان را بیرون آوردیم تا بر آن نماز بخوانیم. مصریان [شورشیان مصری] گفتند: به خدا که بر او نماز خوانده نمی‌شود! خواستند او را پیش پیامبر خدا دفن کنند؛ چون او از عایشه جایی برای قبرش هدیه خواسته بود و عایشه هم به او هدیه داده بود. ولی آن‌ها نگذاشتند و گفتند: [عثمان] به روش آن‌ها پیش نرفته بود که پیش آن‌ها دفن شود.»

منظور از مصریان، گروهی است که با گله مندی از والی اموی مصر، نزد عثمان آمدند، ولی او به سخنانشان گوش نداد. آن‌ها هم در محاصره کردن و کشتنش هم دستی کردند.

اما این متن می‌گوید عایشه جایی در اتاق پیامبر (ص) را به عثمان «هدیه» داده است! روایت دیگری هست که می‌گوید عایشه به عبدالرحمن بن عوف هم جایی داده بوده، ولی او آن را نپذیرفته است! عبدالرحمن بن عوف هدیه‌های کلانی به همسران پیامبر (ص) و به ویژه عایشه می‌داده است (ترمذی: 5/312 و طبقات: 3/132). درباره ثروت میلیونی عبدالرحمن گفته اند: «در آن چه از او به جا ماند، آن قدر شمش طلا بود که کارگران از بس با تیشه خردشان کرده بودند، دستانشان پینه بسته بود!» (الطبقات: 3/136) و در روایت دیگری آمده که او صد پوست گاو داشت که در هر یک سه قنطار طلا بود! (الطبقات: 3/222)

گفته اند هنگامی که او جان می‌داد عایشه برایش پیغام فرستاد: «بیا تا پیش پیامبر و دوستانت جایی به تو بدهم! ولی او گفت: خانه ات را برایت تنگ نمی‌کنم! من و ابومظعون به هم قول داده ایم هر کدامان که

مُرد، کنار دیگری دفن شود!» (الریاض النضره / 529 و تاریخ مدینه: 115/1، و در آن آمده است: جایی پیش پیامبر خدا برایت نگه داشته ام! بیا آن را بگیر!)

پس از آن هم به امام حسن (علیه السلام) اجازه داده است تا در کنار پدر بزرگ خود، پیامبر (ص) به خاک سپرده شود و گفته: «بله، به خدا به اندازه یک قبر جا مانده است! دوست داشتم خودم در آن دفن شوم، ولی آن را به تو می بخشم!»

و اما پس از ده ها سال، گویا هنوز هم در اتاق شریف پیامبر (ص) جایی برای یک قبر مانده بوده! راوی سخنی به این مضمون، یک قرن پس از مهاجرت پیامبر (ص) به مدینه، آن یک قبر را از سوی عایشه به عمر بن عبدالعزیز تقدیم کرده است. ولی او نپذیرفته و گفته که از عذاب خدا می ترسد و خود را سزاوار آن نمی بیند (تاریخ دمشق: 169/40).

این ها نمونه های برخورد آن ها با مرقد رسول خدا (ص) است. گویا عایشه یا حکومت، مالک آن بوده اند! و همهء سخنانی که پیرامون مالکیت و یا اندازه آن می گویند، پیروی غرض های سیاسیشان است و پُر از تناقض و پیچیدگی است...

آیا عایشه به راستی اتاق و قبر پیامبر را

به کسی هدیه داده یا فروخته است؟!

در الطبقات آمده است که «[معاویه] خانهء عایشه را خرید.» در بیهقی: 34/6 و تاریخ دمشق: 190/28 هم آمده: «عایشه [هنگام مرگ] وصیت کرد اتاقش به او [پسر زبیر] برسد. او [پسر زبیر] خود، اتاق سوده را هم خریده بود.»

به راستی این چیزی که عایشه می فروخت یا وصیت می کرد به این و آن برسد، چه چیزی بود؟! اگر اتاق و قبر پیامبر خدا (ص) بوده است، که وامصیبتا!

و اگر اتاق و خانهء خودش بوده است، که بدآ به حال این دروغ گویان! چرا که خانه و اتاق او، هر دو جدا از اتاق شریف پیامبر بوده اند که نه خریدنی است و نه فروختنی!

و این مسأله، جدا از تناقض گفتار و کردار عایشه در پذیرفتن دفن امام حسن (علیه السلام) کنار پیامبر (ص) و سپس نگذاشتن او است!

گفتار سوم:

پیامبر(ص) کجا دفن شده است؟

الف. دیدگاه پیروان خلافت قریش

ب. دیدگاه اهل بیت و پیروانشان

ج. دلایل درستی دیدگاه اهل بیت

الف. دیدگاه پیروان خلافت قریش

پیروان خلافت قریش، همگی، سخنان عایشه را پذیرفته اند و بر این باورند که پیامبر(ص) سر بر سینه او گذاشته بود که درگذشت؛ در اتاق او نیز به خاک سپرده شد. روایتی که به آن اعتماد دارند، این روایت بخاری: 162/1 است که عایشه می گفته:

«هنگامی که پیامبر سنگین شد و دردش شدت گرفت، از همسران خود اجازه خواست تا در اتاق من بستری شود. به او اجازه دادند. پس با کمک دو نفر بیرون آمد. پاهایش به زمین کشیده می شد و در میان دو نفر بود: عباس و مردی دیگر.

عبیدالله پسر عبد الله می گوید: این سخن عایشه را به پسر عباس گفتم. از من پرسید: آیا می دانی آن مردی که عایشه نامش را نبرده، که بوده است؟ گفتم: نه! گفت: او علی پسر ابی طالب بود.»

احمد در مسند: 228/6 آورده: «... او علی بود، ولی عایشه دل خوشی از او نداشت». و در الطبقات: 232/2 آمده: «... او علی بود که عایشه خوش نمی داشت خویش را بگوید.»

زمانی که عایشه از آن سخن می گوید، آخرین روز زندگی پیامبر خدا(ص) بوده است. هنگامی که به پیامبر(ص) خبر رسید ابوبکر در مسجد به نماز ایستاده تا مسلمانان پشت سرش نماز بخوانند. پیامبر(ص) هم به هر سختی که بود، خود را به مسجد رسانید و جای او ایستاد.

این تنها روزی است که می توان درباره اش گفت: «در حالی که دو نفر کمکش می کردند بیرون آمد، پاهایش به زمین می کشید، و میان عباس و مردی دیگر بود.» بخاری این ها را چندین بار آورده: 134/3، 45/4، 139/5، 106/2، 141/5، 142، و 155/6 که همه از زبان عایشه است. او برای ثابت کردن این سخنش به شرح رخداد هم پرداخته، که در برخی هم تناقض هایی به چشم خورد؛ برای مثال در برخی گفته پیامبر(ص) درخواست کرد بیماری و مرگش در خانه عایشه بگذرد، همسرانش هم به خاطر عایشه کوتاه آمدند. و در برخی آمده که آن روز، برای عایشه، و نوبت او بوده است. یا در برخی گفته شده عایشه پیش از مرگ پیامبر(ص)، برایش مسواکی آورد. او هم مسواک کرد و آن را به عایشه داد؛ و

در برخی گفته شده عایشه مسواکی آورد و خودش، دندان های پیامبر(ص) را مسواک کرد ! چنین نقطه ضعف هایی در این حدیث ها هست که این جا، مجال باز کردنشان نیست .

ابن حجر در فتح الباری: 106/8 می گوید:

«او در حالی درگذشت که سرش بر سینه او [عایشه] بود... این بر خلاف روایتی است که حاکم و ابن سعد آورده اند و می گوید پیامبر(ص)، سر بر دامن علی درگذشت. اما این روایت [یعنی درگذشت پیامبر بر دامن علی] از هیچ راهی آورده نشده است، مگر شیعه ای میان روایانش بوده؛ پس در خور اعتنا نیست!»!

این تعصب ابن حجر شگفت آور است! زیرا روایان شیعه مذهب، منابع حدیثی آن ها را پر کرده اند! برای مثال، دانشمند بزرگشان بخاری، تنها در «صحیح بخاری» به بیش از یکصد راوی شیعه اعتماد کرده است! و شیعه بودن برخی از روایان يك حدیث، بهانه بیهوده ای برای نپذیرفتن آن است !

ب. دیدگاه اهل بیت(علیهم السلام) و پیروانشان

منابع ما سخنان بسیاری پیرامون درگذشت حضرت رسول(ص) و مراسم آماده کردن پیکر و خاکسپاریش آورده اند. مانند آن چه صدوق(علیه السلام) درباره آخرین نماز پیامبر(ص) در امالی/735 می گوید؛ هنگامی که پیامبر دانست که عایشه پدرش را خبر کرده تا به جای او به مسجد برود و مردم پشت سرش نماز بخوانند، خودش را هرچه زودتر به مسجد رساند: «پیامبر خدا آمد و پیشاپیش مردم به نماز ایستاد. نماز را کوتاه تر خواند. سپس گفت: علی و اُسامه پسر زید را بخوانید! هر دو آمدند. يك دست را گردن علی و دست دیگر را گردن اسامه انداخت و فرمود: مرا نزد فاطمه ببرید. پس او را بردند. تا آن که سر بر دامن فاطمه گذاشت. حسن و حسین می گریستند و فریاد می کردند و می گفتند: جان ما فدای جان تو! روی ما فدای روی تو! پیامبر پرسید: علی این ها که هستند؟ گفت: فرزندان تو هستند؛ حسن و حسین. پیامبر در آغوششان کشید و بوسیدشان. حسن بیشتر می گریست. علی به او گفت: بس کن حسن جان! دل رسول خدا(ص) را به درد می آوری !

سپس عزرائیل، فرشته مرگ، فرود آمد و گفت: سلام ای پیامبر خدا! گفت: سلام ای فرشته مرگ! خواهشی از تو دارم. گفت: چه خواهشی یا رسول الله؟ گفت: این که جانم را نگیری تا جبرئیل بیاید، به من سلام کند و به او سلام کنم. پس فرشته مرگ رفت. و می گفت: و امحمد! !

جبرئیل در آسمان او را دید و پرسید: ای فرشته مرگ! جان محمد را گرفتی؟ گفت: نه جبرئیل! از من خواست جانم را نگیرم تا تو را ببیند، به او سلام کنی و او هم به تو سلام کند. جبرئیل گفت: فرشته مرگ!

درهای آسمان را می بینی که به روی روح محمد گشوده است؟ سیاه چشمان بهشتی را می بینی که برای روح محمد آراسته اند؟ سپس جبرئیل فرود آمد و گفت: سلام بر تو ای ابالقاسم! گفت: بر تو هم سلام ای جبرئیل! جلوتر بیا عزیز من، جبرئیل! جبرئیل جلو تر رفت.

پس فرشتهء مرگ فرود آمد. جبرئیل به او گفت: ای فرشتهء مرگ! سفارش خدا را دربارهء روح محمد فراموش نکنی! جبرئیل سمت راست او بود، میکائیل سمت چپش، وعزرائیل جانش را می گرفت. هنگامی که رو انداز را از جلوی روی پیامبر کنار زد، به جبرئیل نگاهی کرد و گفت: هنگام سختی رهایم می کنی؟ گفت: محمد! «تو می میری و آن ها هم می میرند... هر جانی مرگ را می چشد [زمر:30 و عنکبوت:57]...»

شیخ مفید(رحمه الله) نیز در ارشاد:184/1 می گوید: «...سپس رسول خدا سنگین شد و مرگش فرا رسید. نزدیک جان سپردن گفت: سرم را بر دامنت بگذار علی جان! هنگام امر خدا رسیده است! چون روح بیرون رفت، با دست آن را بگیر و به صورتت بکش. سپس مرا رو به قبله کن. کارهایم را انجام بده. پیش از دیگران بر من نماز بخوان. تا دفنم نکرده ای از پیکرم دور نشو، و از خداوند کمک بخواه.

علی سر او را بلند کرد و بر دامن گذاشت. [پیامبر] از هوش رفت. فاطمه(علیها السلام) رویش خم شده بود، به چهره اش می نگریست، مویه می کرد و می گریست، و می خواند: أبيضُ! يُسْتَسْقَى العَمَامُ بوجهه/ ثَمَالُ الیتامی، عَصْمَةٌ لِلأرامل... چه روشن است! ابر برای رخسار او می بارد/ یاور یتیمان است و تکیه گاه بیوگان است [این شعر را ابوطالب هنگامی سروده بود که پس از نماز باران پیامبر، خشکسالی به پایان رسید و ابرها باریدن گرفتند.]

پیامبر خدا(ص) چشمانش را باز کرد و با صدای ضعیفی گفت: دخترکم! این سخن عمومی خدا پیامرzt، ابوطالب است. به جای آن [سخن خدا را] بگو: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ. أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ؟! مُحَمَّدٌ جَزْ فَرَسْتَادَةٌ أَيْ نِيْسْت، كِه پيش از او هم فرستادگانی آمده اند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، به گذشته هایتان برمی گردید؟!» (آل عمران/144) حضرت فاطمه مدت درازی گریست. پیامبر(ص) به او اشاره کرد که نزدیک بیاید. سپس آهسته چیزی به او گفت که چهره اش شکفته شد! و سپس در گذشت. دست راست امیر مؤمنان زیر چانه اش بود. جانش از تن بیرون رفت. بلندش کرد و آن را به صورت خود کشید. سپس او را رو به قبله کرد، چشمانش را بست، روانداز را رویش کشید و مراسم را آغاز کرد.» (و نیز: بصائر الدرجات/333، کافی:1/296، خصال/642، و مانند آن در: مسند احمد:1/356 و 6/214، ابن ماجه:1/391، و...)

ج. دلایل درستی دیدگاه اهل بیت (علیهم السلام)

و نا درستی دیدگاه های دیگر

پژوهشگری به نام شیخ محمد برّو، مقاله ای پیرامون محل دفن پیامبر نوشته است. من کتاب او را نیافته ام، ولی سید جعفر مرتضی نیز مقاله ای با نام «أین دُفِنَ النبی؟» (پیامبر کجا دفن شده است) نوشته که می توانید آن را در پایگاه اینترنتی او، به نشانی <http://alhadhi.org/Data/books/Html/makalat> بیابید. او در این مقاله به روایت هایی از منابع دست اول مخالفان استناد می کند، چندین اشکال از تاریخ نویسی های رسمی حکومت هایشان می گیرد، و از راه های گوناگونی استدلال می کند که پیامبر(ص) در خانه علی و فاطمه^۴ به خاک سپرده شده است، نه در خانه عایشه. در این جا از برخی دلیل هایی هم که او آورده بهره برده ایم. البته از دیدگاه ما، پیامبر اکرم در خانه خودش، در اتاقی که در آن از مردم پذیرایی می کرد، دفن شده است.

1. نخستین دلیل این دیدگاه این است که پیامبر(ص) خانه ای داشته که از اتاق هر يك از همسرانش جدا بوده است. هنگامی که به مدینه آمد، آن را در شرق مسجد ساخت. این خانه، اتاق بزرگی برای پذیرایی از دیگران داشته، که چنان که گذشت، بدون مضاف الیه و پسوندی، «اتاق» (الحجرة) خوانده می شد. اتاق دخترش، حضرت فاطمه(علیها السلام) و اتاق خادمانش هم، به همراه حیاطی در آن بوده است. چنان چه خواهیم دید، این خانه به نسبت، از خانه های همسرانش دور بوده؛ و نزدیک ترین خانه به آن، خانه حضرت علی و حضرت فاطمه(علیها السلام) بوده، که در خانه شان، کنار در خانه پیامبر(ص) قرار داشته است. ابن سعد در کتاب الطبقات: 166/8 می گوید که حضرت زهرا(علیها السلام) پس از ازدواج، نخست در خانه حضرت علی(علیه السلام) زندگی می کرد؛ سپس پیامبر(ص) خانه ای نزدیک خانه خود برایشان گرفت:

«پس از آمدن پیامبر خدا(ص) به مدینه، هنگامی که علی با فاطمه ازدواج کرد و خواست زندگی با او را آغاز کند، پیامبر خدا(ص) به او فرمود: خانه ای بجوی. و علی خانه ای یافت که از خانه پیامبر کمی دور بود، و زندگیش را با او، در آن آغاز کرد. سپس پیامبر(ص) نزد فاطمه آمد و گفت: می خواهم تو را پیش خود بیاورم. فاطمه به پیامبر خدا(ص) پیشنهاد کرد: با حارثه پسر نعمان صحبت کنی تا یکی از خانه هایش

را به ما بفروشد. پیامبر خدا (ص) گفت: حارثه از بس خانه هایش را برای فروش به ما خالی کرده، مرا خجالت داده است! این حرف به گوش حارثه رسید. خانه ای را خالی کرد. نزد پیامبر (ص) آمد و گفت: ای پیامبر خدا! خبردار شده ام می خواهید فاطمه را نزد خود بیاورید. و میان خانه های بنی نجار، خانه های من برای شما مناسب ترین است! من و اموالم برای خدا و رسولش! به خدا آن چه از من می گیری برای من خوشایند تر از آن است که نمی گیری. پیامبر فرمود: راست می گویی، خدا به تو برکت دهد! سپس خانه را از او خرید و فاطمه را نزد خود آورد.»

در صحیح بخاری: 208/4 آمده است:

«سپس از او [پسر عمر بن خطاب] درباره علی پرسید. از نیکی های کردار علی یاد کرد و گفت: اوست که خانه اش در میان خانه های پیامبر است! پرسید: گویا از این بابت ناراحتی؟! گفت: البته! گفت: خدا تو را خوار کند!»

و در کتاب فتح الباری: 59/7 آمده: «از قول علاء بن عینار می گوید: از پسر عمر درباره علی پرسیدم.

گفت: فاصله خانه اش را تا خانه پیامبر ببین! در مسجد خانه ای جز خانه او نیست!»

در مستدرک حاکم: 51/3 هم آمده است: «برایت از علی نگویم؟ این خانه پیامبر در مسجد است و

این هم خانه علی!»

در کافی: 555/4 به نقل از امام صادق (علیه السلام) آمده است:

«اگر از سمت بقیع وارد مسجد شوی، خانه علی - سلام خدا بر او - با فاصله بسیار کمی از خانه

پیامبر (ص)، در سمت چپ خواهد بود و درهایشان نیز کنار هم است.»

گذشته از این، خانه حضرت علی و فاطمه^۶ - به جز خانه خود پیامبر (ص) - است که به مسجد راه

داشت. نسائی، مؤلف السنن، که از بزرگ ترین علمای اهل سنت است در کتاب ارزشمند خود، خصایص

امیرالمؤمنین (علیه السلام) / 72 از زید ابن ارقم نقل کرده است:

«چند تن از اصحاب پیامبر، خانه های داشتند که به حیاط مسجد باز می شد. پیامبر (ص) فرمود: به

جز در علی، همه این درها را ببندید (جلویشان دیوار بکشید). برخی در مخالفت با آن، حرف های می

زدند. پس پیامبر (ص) بر منبر رفت و سخنرانی ای کرد و در آن پس از حمد و ثنای خدا فرمود: من دستور

دارم جز در خانه علی، همه این درها را ببندم. از بعضی ها حرف های شنیده ام. به خدا سوگند، نه

خودسرانه بستم، نه باز کردم. به من فرمان داده شده بود و من تنها پیروی کردم.»

و این جدا از اتاق حضرت فاطمه است که هم چنان به نام او در خانه پدرش، بوده است. و خواهیم دید که خانه های همسران پیامبر(ص)، همگی از کنار خانه حضرت علی و فاطمه شروع می شده و پیرامون مسجد دور می زده است؛ ولی همه در سمت قبله، یعنی جنوب بوده اند، نه در شرق که قبر پیامبر آن جاست.

خانه و اتاق پیامبر(ص)، مرکز فعالیت های او

پیامبر اکرم(ص) ساعت های بسیاری را در خانه خود می گذرانید. اگر هم شب به خانه یکی از همسرانش رفته بود، سپیده دم برای نماز به مسجد باز می گشت؛ گاهی دوباره به اتاق او بر می گشت و صبحانه را پیش او می ماند، گاه در خانه خود صبحانه می خورد، و گاه نهار و شام را هم در خانه خود بود. حتا بسیاری از شب ها را هم در خانه خود می گذراند. حدیث های بسیاری درباره مهمانان و خادمان و خواب و خوراک ایشان هست که این نکته را نشان می دهد. اینک نمونه هایی از این حدیث ها:

«يك روز صبح پیامبر خدا در حیاط خانه اش بود که علی نزد او آمد...» (امالی طوسی ص 604)
«شبی (در ماه رمضان) در اتاق خود نماز می خواند. کسانی آمدند و پشت سرش نماز خواندند، پس نمازش را کوتاه کرد و سپس وارد اندرونی خانه شد.» (مسند احمد: 3/103).

حدیث بالا نشان می دهد که در خانه پیامبر به مسجد، همیشه باز بوده است و یا به آن صورت دری نداشته است. در حدیثی در مستدرک حاکم: 3/130 آمده است:

«انس بن مالک می گوید: به پیامبر خدا خدمت می کردم که جوجهء بریانی برایش آوردند. گفت: خداوند! محبوب ترین آفریدگانت را پیش من فرست تا همراه من از این پرنده خورد! گفتم: خدایا! کاری کن که او یکی از انصار باشد! سپس علی آمد. به او گفتم رسول خدا مشغول کاری است! رفت و دوباره آمد. باز هم گفتم رسول الله کاری دارد! این بار هم رفت و بازگشت. پیامبر گفت: در را باز کن! علی درون آمد. پیامبر از او پرسید: چه چیزی جلوی آمدنت را گرفته بود؟! گفت: این سومین بار است که می آیم و انس مرا برمی گرداند و می گوید شما کاری دارید. پیامبر پرسید: چرا چنین کردی؟ گفتم: ای پیامبر خدا! دعایتان را شنیدم؛ دلم می خواست آن کس، مردی از قوم من باشد! پیامبر گفت: آدمی، قوم و قبیله خود را دوست می دارد! حاکم می افزاید: «اگر چه «دو شیخ» [مسلم و بخاری] این حدیث را در کتاب های خود نیاورده اند، طبق معیارهای تصحیح حدیثشان، این روایت صحیح است.»

و یا در سنن نسائی: 147/4 آمده:

«فرمود: انس! می خواهم روزه بگیرم، چیزی برای سحری به من بده. خرما و ظرفی آب به او دادم. این پس از اذان گفتن بلال (برای نماز شب) بود. سپس گفت: ای انس، بین کسی هست که با من سحری بخورد؟»

روشن است که پیامبر(ص) گاهی در خانه و اتاق خود غذا می خورده است، نه در خانه های همسرانش. بنابراین منظور از «خانه پیامبر»، «منزل پیامبر»، «اتاق پیامبر»، «سرای پیامبر» و «در خانه پیامبر»، (به ترتیب برابر با: بیت النبی، منزل النبی، حجرة النبی، دار النبی و باب بیت النبی) همین خانه و همین اتاق است؛ و گرنه می گفتند «خانه عایشه» یا «خانه ام سلمه» یا اتاق آن ها.

هنگامی هم که از زبان انس، توصیف مهمانی پیامبر(ص) در اتاقش را می خوانیم، منظور همین اتاق است: «از من پرسید: آیا کسی در مسجد مانده است؟ گفتم: نه. گفت: نگاه کن اگر کسی در راه بود، دعوتش کن. انس می گوید: این کار را کردم، تا آن که اتاق پر شد. پرسید: آیا کسی مانده است؟ گفتم: نه، یا رسول الله. گفت: ظرف غذا را بیاور. پس آن را جلوی خود گذاشت و سه انگشت خود را در آن کرد و فشرده و به مردم گفت بخورید به نام خدا...» (الطبقات: 104/8)

و این همان اتاقی است که ام سلمه درباره اش می گوید:

«هنگامی که پیامبر خدا(ص) دچار بیماری ای بود که در آن درگذشت، و اتاق از اصحاب او پر شده بود، می شنیدم که می گفت: ای مردم! چیزی نمانده جانم گرفته و به سرعت بُرده شود. برای اتمام حجت و انجام وظیفه به شما می گویم: بدانید من کتاب خدا، و عترت و خاندانم را میان شما به جا می گذارم! سپس دست علی را گرفت و بلند کرد و گفت: این علی، با قرآن است و قرآن با اوست! دو جانشین بینا که از یکدیگر جدا نمی شوند تا (روز رستاخیز) بر سر حوض کوثر به من بپیوندند. پس، از آن ها خواهم پرسید که با آن ها چه کردید...» (امالی طوسی/478)

و این همان اتاقی است که ابن حَجَر درباره اش می گوید:

«و بدان که روایت «تمسك به قرآن و عترت»، از قول چندین صحابی نقل شده است... برخی از راویان می گویند پیامبر آن را در حج و داع گفته است. برخی می گویند زمان بیماریش در مدینه گفته؛ هنگامی که اتاق از اصحابش پر بود. و برخی نیز می گویند آن را کنار غدیر خم گفته است.» (الصواعق: 440/2)

به تصریح منابع و مصادر اهل سنت نیز، این همان اتاقی است که پیامبر (ص) در آن در گذشته است. برای مثال در حدیثی از زبان عمر به آن اشاره شده: «در خانه پیامبر خدا (ص) بودیم که ناگاه مردی از پشت دیوار صدا کرد: ای پسر خطاب! بیا بیرون!... انصار در سقیفه بنی ساعده گرد آمده اند. پیش از این که کاری کنند آنان را دریاب!...» (فتح الباری: 23/7 از ابی یعلی، تاریخ دمشق: 282/30 و ابن حبان: 155/2)

این اتاق، دور از خانه عایشه بوده و چنان چه نشان خواهیم داد (ر.ک: دلیل سوم)، ارتباطی با آن نداشته است. ولی پس از این که حکومت ترسید مبدا هاشمیان برای دادخواهی (بنا بر یکی از رسم های عرب) به مسجد، خانه یا آرامگاه پیامبر پناه ببرند، و پس از این که حکومت، خودش، روی آن ها دست گذاشت، عایشه ادعا کرد اتاقی که پیامبر (ص) در آن به خاک سپرده شده، اتاق او بوده است. حال آن که خانه و اتاق او در جهت دیگر مسجد و سمت قبله بود.

هر چه که بود، دختر رئیس حکومت جدید، خود به تنهایی خانه و آرامگاه پیامبر را صاحب شد، بی آن که حق دخترش فاطمه و همسر او علی را بدهد... عایشه این حق را هم پیدا کرد که بپذیرد کسی در اتاق شریف او دفن شود، یا نپذیرد! و آن چه باعث شد علی و اهل بیت (علیهم السلام) سکوت پیشه کنند و مسلمانان را علیه او برنیانگیزند، چیزی به جز سفارش پیامبر (ص) نمی توانست باشد که به آن ها فرموده بود برای حفظ حرمت پیامبر خدا، نگذارند بر سر آرامگاه و خانه و میراثش مسأله ای به پا شود، مردم را در برگزیدن راهشان آزاد بگذارند و به ثبت کردن ستم هایی که بر آن ها می رود، و به دادخواهی های بدون درگیری و خونریزی برای گرفتن حق او و حق خود بسنده کنند. تا آن که در روز موعود، فرزندش مهدی (عجل الله تعالی فرجه) پرده از ستم هایی که بر حضرت محمد (ص) و پدران پاک خود رفته بردارد.

2. دومین دلیل: اعتراف خود عایشه به این که پیامبر (ص) در اتاق او درنگذشته و دفن نشده است! عایشه می گوید: «در باره سنگسار و درباره این که زن با ده بار شیر دادن به مردان، به آن ها محرم می شود هم، آیه ای نازل شده بود، و بر کاغذی زیر تخت من بود. ولی هنگامی که پیامبر (ص) در می گذشت و سرگرم او بودیم، بُزی آمد و آن [آیه] ها را خورد!» (ابن ماجه: 625/1، الاوسط طبرانی: 12/8، ابو یعلی: 64/8، محلی: 236/11 وی گفته: این حدیث صحیح است. نیز در لسان العرب: 33/7 و نهایه ابن الاثیر: 87/2 آمده است: آیه سنگسار در سوره احزاب نازل شده بود و بر برگ نخلی در خانه عایشه بود که بزغاله اش آن را خورد!)

اگر پیامبر(ص) در اتاق عایشه بیمار شده و درگذشته است، نمی شود اتاقش خالی مانده باشد که بزغاله ای بیاید و آیه های کذایی سنگسار و شیر دادن زن به مردان را بخورد!!

3. دلیل سوم، متن هایی درباره موقعیت اتاق عایشه و توصیف آن است. این متن ها نشان می دهند که خانه او در سمتِ رو به قبله مسجد بوده است و دری داشته که به سمت شام، یعنی شمال مسجد باز می شده:

«درباره خانه عایشه پرسیدم. گفت: درش رو به شام بود. گفتم: درش تك بود یا دو لنگه؟ گفت: يك در داشت. گفتم: از چه بود؟ گفت: از چوب درخت عرعر یا ساج.» (الادب المفرد تالیف بخاری ص 168، امتاع الاسماع: 92/10، سبل الهدی: 349/3 و در سمط النجوم ص 218 آمده: و برای همسرانش، سوده و عایشه، دو اتاق از خشت و برگ نخل ساخت. در خانه عایشه رو به سوی شام بود و دری يك لنگه از چوب عرعر یا ساج داشت.)

آیا هنگام درگذشت پیامبر معجزه ای پیش آمده که اتاق عایشه، ناگهان دارای دو در شده است؟! چون اتاق پیامبر(ص) که جایگاه قبر شریف اوست، در شرق مسجدش است، درش به حیاط مسجد باز می شود و دو در هم داشته: هنگامی که مردم می خواستند بر پیکر پاك پیامبر(ص) نماز بخوانند، حضرت علی(علیه السلام) فرمود دسته دسته درون اتاق بیایند و نماز بخوانند و بروند:

«پرسید: چگونه بر او نماز بخوانیم؟ علی فرمود: گروه گروه بیاید. می گوید: از این در می آمدند، بر پیکر او نماز می خواندند و از در دیگر بیرون می رفتند.» (مسند احمد: 81/5، در مجمع الزوائد: 37/9 گفته شده: راویان این حدیث نزد اهل سنت، راویان احادیث صحیح اند. و نیز: تاریخ دمشق: 4/296 و اسد الغابة: 5/254)

4. دلیل چهارم: گواهی انس بن مالك که در چند جا نیز آورده شده است (از جمله بخاری: 26/6، احمد: 3/168، الطبقات: 8/104 و...):

انس، خادم پیامبر می گوید مهمانی پیامبر(ص) به مناسبت ازدواجش با زینب دختر جحش «در اتاقی در خانه پیامبر» گرفته شد. تا مدتی بعد از غذا چند نفر گستاخانه نشستند؛ هم چنان مانده بودند و با یکدیگر حرف می زدند. پس: «پیامبر بیرون رفت و قدم زد. ما هم همراهش بودیم. تا به در اتاق عایشه رسیدیم. پیامبر گمان کرد که دیگر باید رفته باشند. همراه او به اتاق برگشتم. آن ها هنوز آن جا بودند. پس آیه حجاب نازل شد که: ای ایمان آوردگان! وارد خانه های پیامبر نشوید، مگر به شما اجازه

داده شود. و اگر اجازه غذا خوردن یافتید، چشم ندوزید تا آماده شود! اگر دعوت شدید، بروید؛ و چون خوردید، پراکنده شوید.» (احزاب: 53)

این متن نشان می دهد که خانه عایشه بیرون از خانه و اتاقی بوده است که پیامبر(ص) در آن از مهمانانش پذیرایی می کرده است.

در الطبقات: 166/8 آمده: «حارثة بن نعمان چند خانه نزدیک مسجد پیامبر و پیرامون آن داشت. هر بار که پیامبر ازدواج کرد، حارثة بن نعمان هم خانه ای را به او واگذار کرد. تا آن که خانه هایش همه از آن پیامبر و همسرانش شد.»

در نتیجه، خانه عایشه سومین خانه ای بوده که پیامبر از حارثة خریده است. چون در الطبقات: 164/8 آمده است: «زینب، دختر خزیمه، پیش از ام سلمه بود. پس از درگذشت زینب، ام سلمه به خانه او درآمد. و در آن سال بود که پیامبر با زینب دختر جحش ازدواج کرد. و سوده پیش از عایشه و این دو ازدواج کرده بود.»

5. دلیل پنجم این است که عایشه خانه خود را به قیمت گزافی فروخته و اتاق خود را نیز به خواهر زاده اش، عبدالله پسر زبیر بخشیده است. او که نمی تواند قبر پیامبر خدا(ص) را فروخته باشد! ابن سعد در الطبقات: 165/8 می گوید: «... [معاویه] خانه عایشه را از او خرید. می گویند یکصد و سی هزار درهم خرید. دویست هزار درهم هم گفته اند! هم چنین [عایشه] شرط کرد تا زنده است، در آن بماند.»

نمی توان گفت این خانه، همان اتاق عایشه در زمان پیامبر(ص) است، و معاویه آن را برای گسترش مسجد یا مثلاً برای فخر فروشی خریده؛ زیرا معاویه هرگز مسجد پیامبر را گسترش نداده است.

هم چنین می دانیم هنگامی که مروان نزد عایشه رفت و خبر تشییع پیکر امام حسن(علیه السلام) را به او رسانید، از او خواست به مسجد بشتابد و نگذارد امام حسن(علیه السلام) را کنار پدر بزرگش، پیامبر(ص) دفن کنند. عایشه هم مانند که چگونه خود را به مسجد برساند؟ پس سوار قاطر مروان شد و به مسجد رفت... پس، این خانه عایشه، نزدیک مسجد نبوده است، که بتوان گفت پیامبر(ص) در آن دفن شده بوده!

از این گذشته، عایشه پس از فروش خانه اش به معاویه، وصیت کرد اتاقش به خواهر زاده اش، پسر زبیر برسد. پس این اتاق هم نمی تواند قبر پیامبر خدا(ص) باشد! «در مکه کسی مانند املاک عبدالله، پسر زبیر

را نداشت. عایشه هم وصیت کرد اتاقش به او برسد. او [عبدالله] اتاق سوده را هم خریده بود.» (تاریخ دمشق: 190/28 و سنن بیهقی: 34/6).

پس اتاقی که وصیت کرده به خواهر زاده اش، پسر زبیر برسد، همان اتاقی است که کنار اتاق سوده بوده است.

6. اما ششمین دلیل: اتاق عایشه رو به قبله و در جنوب مسجد بوده، ولی قبر پیامبر(ص) در شرق مسجد است!

سید جعفر مرتضی می گوید: «یکی از دلایلی که نشان می دهد خانه عایشه در جنوب شرقی مسجد بوده است، این روایت ابن زبale و ابن عساکر از محمد بن هلال است: «دیدم اتاق های همسران پیامبر(ص) سقفی از شاخ و برگ درختان خرما و پرده هایی بافته از مو(احتمالاً موی بز) دارند. از خانه عایشه پرسیدم. گفت: درش رو به شام [شمال] باز می شد. پرسیدم: دو لنگه بود یا یک لنگه؟ گفت: یک لنگه بود.» و در روایت ابن زبale آمده: «... [خانه ها] با پرده هایی از مو؛ در جنوب شرقی مسجد بودند(یعنی در هایشان رو به شام باز می شد) و در غرب مسجد چیزی از آن ها نبود...» ابن عساکر هم می گوید: «در رو به شام خانه» [وفاء الوفاء: 2/542 و 459 و 46]. از این روایت، چند نتیجه گرفته می شود:

الف. همان گونه که پژوهشگر برجسته، سید مهدی روحانی گفته است: «این سخن محمد بن هلال که «از او از خانه عایشه پرسیدم» نشان می دهد اتاقی که پیامبر(ص) در آن دفن شده، خانه عایشه نبوده است؛ زیرا روشن است که پرسشگر می داند خانه عایشه همان جایی نیست که پیامبر(ص) در آن دفن شده است؛ از این رو است که در جایی جز آرامگاه پیامبر، سراغ خانه عایشه را می گیرد تا بداند کجاست.»

ب. همان گونه که در روایت هم تصریح شده، پیدا است که جهت رو به شام مسجد، همان جهت شمالی است. سخن ابن نجار نیز همین را می گوید: «اهل السیر گفته است: پیامبر اتاق ها (حجرات) را در جنوب شرقی مسجد ساخت، نه در غرب. و همگی پیرامون مسجد بودند و در هایشان به مسجد باز می شد... (ن.ک: وفاء الوفاء: 2/435 و 459 و 517، و نیز: ص 693).

و نیز آمده است: منبر و امام جماعت - هنگامی که بر منبر می رود - رو به سوی شام دارند [ن.ک: وفاء الوفاء: 2/435 و 459 و 517، و نیز: 693].

روشن است کسی که بر منبر می نشیند، پشتش به قبله است، و رویش به سمتی است که روبه روی قبله است.

7. دلیل هفتم: روایت رسا و تأثیر گذار صدوق (رحمه الله) درباره آخرین نماز پیامبر (ص) در امالی/735 است.

در این روایت آمده که پیامبر خدا (ص) هنگامی که سخت بیمار بود، خبردار شد عایشه پدرش را به جای او به مسجد فرستاده تا مردم پشت سرش نماز بخوانند. پیامبر (ص) برآشفته و در حالی که به علی (علیه السلام) و عباس تکیه داده بود، به مسجد آمد و آخرین نماز خود را خواند:

«پیامبر خدا (ص) آمد و پیشاپیش مردم به نماز ایستاد. نمازش را کوتاه تر خواند. سپس گفت: علی و اسامه پسر زید را بخوانید! هر دو آمدند. يك دستش را گردن علی و دست دیگر را گردن اسامه انداخت و گفت: مرا نزد فاطمه ببرید. پس او را بردند. تا آن که سر بر دامن فاطمه گذاشت. حسن و حسین می گریستند و فریاد می کردند و می گفتند: جان ما فدای جان تو! روی ما فدای روی تو!...»

آن جا که می گوید «گفت: مرا نزد فاطمه ببرید. پس او را بردند تا آن که سر بر دامن فاطمه گذاشت و حسن و حسین می گریستند...» نشان می دهد حضرت فاطمه (علیها السلام) در آن هنگام در خانه عایشه نبوده است؛ یا در خانه خود و علی بوده است، یا در خانه پیامبر، و در همان اتاق پذیرایی از مهمانان بوده که بدون اضافه و چیزی «اتاق» (الحجرة) خوانده می شد. از دید من نظر دوم درست تر است و پیامبر (ص) در این اتاق در گذشته است و مانند هر پیامبری، همان جایی هم که در گذشته به خاک سپرده شده است.

اما خانه علی و فاطمه (علیها السلام) نیز کانون پیش آمدهای بسیاری بود که در روایت های زیادی از آن ها سخن رفته است. اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) و کسانی که با آنان بودند، در آن جا، در رویارویی با سقیفه گرد آمده بودند، که اهل سقیفه به آن ها تاختند. حضرت زهرا (علیها السلام) باقی زندگیش را در آن گذراند و امیر مؤمنان و امام حسن و حسین (علیهم السلام) ^۶ نیز تا هنگامی که در مدینه بودند، در آن زندگی کردند.

از روایت ها پیداست که خانه آن ها هرچند چسبیده به خانه پیامبر بوده، جدا از آن بوده است. صدوق (رحمه الله) در الفقیه: 572/2 می گوید:

«پس از زیارت پیامبر خدا (ص)، خواستم به خانه حضرت فاطمه (علیها السلام) بروم که از کنار ستون رو به روی باب جبرئیل شروع می شود و تا آخر ساختمان مرقد پیامبر ادامه پیدا می کند. کنار آن ساختمان، که سمت چپم بود ایستادم. قبله پشت سرم بود. به آن رو کردم؛ در حالی که از پیش، غسل کرده بودم. سپس گفتم...»

دلیل های بسیار دیگری هم، این را نشان می دهد، که به آن چه گذشت، بسنده می کنیم. در پایان باید گفت مصادره مرقد پیامبر(ص) ، تنها یکی از ستم های بسیاری است که بر سر پیامبر و اهل بیت پاکش رفت و خاندان او، چنان که سفارش شده بودند، در برابرش بردباری کردند. آری؛ مصایب بسیاری بر آن ها گذشت. اما صدای خود را بلند نکردند. مسأله مهم تری برای آن ها مطرح بود: باید تا پای جان از اسلامی که پیامبر آورده بود، پاسداری می کردند و آن را می پروراندند تا از مرزهای جزیره العرب بگذرد، به دیگر مردم دنیا برسد و چنان که بایستهء يك دين الهی است، در اعتقاداتشان ریشه بدواند... تا آن که خداوند، خاتم خاندان پیامبر، یعنی مهدی موعود# را برانگیزد؛ که او از هر آن چه که در حقیقت گذشته است پرده بر خواهد داشت؛ حق را به حقدار می رساند؛ و در روایت است که بارگاه جدش پیامبر مصطفی را نیز، از نو خواهد ساخت...

کتابنامه

1. احکام الجنائز، محمد ناصر الألبانی، چاپ چهارم 1406 - 1986 م، المکتب الإسلامی - بیروت
2. اخبار مكة و ماجاء فیها من الآثار محمد الازرقی، م: 858، سایت الوراق
3. أسد الغابة، ابن الأثیر، م: 630، دار الكتاب العربي - بیروت - لبنان
4. الأحكام، الإمام یحیی بن الحسین، م: 298، گردآوری: أبو الحسن علی بن أحمد بن أبي حریصة، چاپ اول 1410 - 1990 م.
5. الإحتجاج، الشیخ الطبرسی، م: 548، تعلیق و حاشیه: السید محمد باقر الخراسان،، 1386 - 1966 م، دار النعمان للطباعة والنشر - نجف اشرف
6. الأدب المفرد، البخاری، م: 256، چاپ اول 1406، مؤسسة الکتب الثقافیة - بیروت .

7. الإرشاد، الشيخ المفيد، م:413، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لتحقيق التراث، چاپ دوم 1414 - 1993 م، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان
8. الإستيعاب، ابن عبد البر، م:463، تحقيق: علي البجاوي، چاپ اول 1412، دار الجيل
9. الأمالي، الشيخ المفيد، م:413، تحقيق: حسين الأستاذ ولي ، علي أكبر الغفاري، چاپ دوم 1414 - 1993 م، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان
10. الأمالي، الشيخ الطوسي، م:460، تحقيق: قسم الدراسات الإسلامية - مؤسسة البعثة، چاپ اول 1414، دار الثقافة للطباعة والنشر والتوزيع - قم
11. الامامة والسياسة، ابن قتيبة الدينوري، الزيني، م:276، تحقيق: طه محمد الزيني، مؤسسة الحلبي وشركاه ، وتحقيق: علي شيري، چاپ اول 1413 ، انتشارات شريف الرضي.
12. الثقات، ابن حبان، م:354،، چاپ اول 1393، مؤسسة الكتب الثقافية .
13. الخصال، الشيخ الصدوق، م:381، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، چاپ 1403 - 1362 ش، انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه قم - ايران
14. الرياض النضرة في مناقب العشرة، طبري، م:310، چاپ 1996، دار الغرب الاسلامي، بيروت - لبنان
15. السنن الكبرى، البيهقي، م:458، دار الفكر - دمشق .
16. السيرة النبوية، ابن هشام الحميري، م:218، تحقيق و تصحيح و تعليق: محمد محيي الدين عبد الحميد، چاپ 1383 - 1963 م، مكتبة محمد علي صبيح وأولاده - مصر
17. الشافي في الامامة، الشريف المرتضى، م:436، چاپ 1410، مؤسسه اسماعيليان - قم
18. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، م:230، دار صادر - بيروت

19. الكافئة، الشيخ المفيد، م: 413، تحقيق: علي أكبر زماني نژاد، چاپ دوم 1414 - 1993 م، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان
20. الكافي، الشيخ الكليني، م: 329، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، چاپ پنجم 1363 ش، دار الكتب الإسلامية - طهران
21. المعجم الأوسط، الطبراني، م: 360، تحقيق: قسم التحقيق بدار الحرمين، چاپ 1415 - 1995 م، دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع
22. إمتاع الأسماع، المقريزي، م: 845، تحقيق وتعليق: محمد عبد الحميد النميسي، چاپ اول 1420 - 1999 م، منشورات محمد علي بيضون، دار الكتب العلمية - بيروت.
23. الخرائج والجرائح، قطب الدين الراوندي، م: 573، تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي (ع) چاپ اول (كاملة محققة) 1409، مؤسسة الإمام المهدي - قم المقدسة .
24. الدرر، ابن عبد البر، م: 463 .
25. الصواعق الإلهية في الرد على الوهابية، سليمان أخ محمد بن عبد الوهاب، م: 1210، چاپ سوم 1399 - 1979 م، مكتبة ايشيق - استانبول - تركيه
26. المستدرک، الحاكم النيسابوري، م: 405، به سرپرستی: يوسف المرعشلي .
27. المصنف، ابن أبي شيبة الكوفي، م: 235، تحقيق وتعليق: سعيد اللحام، چاپ اول 1409 - 1989 م، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان
28. المنتقى من السنن المسندة، ابن الجارود النيسابوري، م: 308، فهرست و تعليق: عبد الله عمر البارودي، چاپ اول 1408 - 1988 م، دار الجنان للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان / مؤسسة الكتب الثقافية - بيروت - لبنان

29. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، م: 290، تصحيح و تعليق و مقدمه: الحاج ميرزا حسن كوچه باغي، 1404 - 1362 ش، انتشارات اعلمى - طهران

30. تاريخ المدينة، ابن شبة النميري، م: 262، تحقيق: فهيم محمد شلتوت، چاپ 1410 .

31. تاريخ اليعقوبي، اليعقوبي، م: 284،،،، دار صادر - بيروت - لبنان

32. تاريخ حكماء الاسلام، ظهيرالدين علي بن زيد بيهقي معروف به ابن فندق، م: 565 ، كتاب از سايت الوراق

33. تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، م: 571، تحقيق: علي شيري، 1415، دار الفكر-بيروت 34. تفسير الالوسي، الالوسي، م: 1270

35. تهذيب الأحكام، الشيخ الطوسي، م: 460، تحقيق و تعليق: السيد حسن الموسوي الخراسان، چاپ سوم 1364 ش، دار الكتب الإسلامية - طهران

36. جامع أحاديث الشيعة، السيد البروجردي، م: 1383، چاپ 1399

37. خصائص أمير المؤمنين (ع)، النسائي، م: 303، تحقيق و تصحيح سند و فهرست ها: محمد هادي الأميني، مكتبة نينوى الحديثة - طهران

38. دعائم الإسلام، القاضي النعمان المغربي، م: 363، تحقيق: آصف بن علي أصغر فيضي،، 1383 - 1963 م، دار المعارف- قاهره - مصر

39. سبل الهدى والرشاد، الصالحى الشامى، م: 942، تحقيق و تعليق: الشيخ عادل أحمد عبد الموجود ، الشيخ علي محمد معوض، چاپ اول 1414 - 1993 م، دار الكتب العلمية - بيروت .

40. سمط النجوم العوالي في انباء الاوائل والتوالي، عبدالملك العصامي، م: 1111 ، كتاب از سايت الوراق

41. سنن أبي داود، ابن الأشعث السجستاني، م: 275، تحقيق و تعليق: سعيد محمد اللحام، چاپ اول 1410 - 1990 م، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع

42. سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد القزويني، م:273، تحقيق وترقيم وتعليق: محمد فؤاد عبد الباقي، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع

43. سنن الترمذي، الترمذي، م:279، تحقيق وتصحيح: عبد الوهاب عبد اللطيف، چاپ دوم 1403 - 1983 م، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان

44. سنن النسائي، النسائي، م:303،، چاپ اول 1348 - 1930 م، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان

45. سير أعلام النبلاء، الذهبي، م:748، سربرستی و تحقيق: شعيب الأرنؤوط / تحقيق: حسين الأسد، چاپ نهم 1413 - 1993 م، مؤسسة الرسالة - بيروت - لبنان

46. شرح الأخبار، القاضي النعمان المغربي، م:363، تحقيق: السيد محمد الحسيني الجلاي، چاپ دوم 1414، مؤسسه نشر اسلامي وابسته به جامعه مدرسين قم - ايران

47. صحيح ابن حبان، ابن حبان، م:354، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، چاپ دوم 1414 - 1993 م، مؤسسة الرسالة

48. صحيح البخاري، البخاري، م:256، چاپ 1401 - 1981 م، دار الفكر - دمشق .

49. فتح الباري، ابن حجر، م:852، چاپ دوم، دار المعرفة للطباعة والنشر بيروت - لبنان

50. كمال الدين وتمام النعمة، الشيخ الصدوق، م:381، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، چاپ 1405 - 1363 ش، مؤسسه نشر اسلامي وابسته به جامعه مدرسين - قم

51. لسان العرب، ابن منظور، م:711، چاپ 1405، نشر ادب حوزه - قم - ايران

52. مجمع الزوائد، الهيثمي، م:807، چاپ 1408 - 1988 م، دار الكتب العلمية - لبنان

53. مختصر بصائر الدرجات، الحسن بن سليمان الحلبي، قرن 9، چاپ اول 1370 - 1950 م، منشورات المطبعة الحيدرية - نجف اشرف

54. مستدرک الوسائل، الميرزا النوري، م:1320، تحقيق: مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث، چاپ اول (الحققة) 1408 - 1987 م، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث - بيروت .
55. مسند أبي يعلى، الموصلي، م:307، تحقيق: حسين سليم أسد، دار المأمون للتراث
56. مسند أحمد، الإمام أحمد بن حنبل، م:241، دار صادر - بيروت - لبنان
57. مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، م:588، تصحيح وشرح ومقابلة: گروهی از استادان نجف اشرف، چاپ 1376 - 1956 م، المكتبة الحيدرية - نجف اشرف
58. من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، م:381، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، چاپ دوم، مؤسسه نشر اسلامي وابسته به جامعه مدرسين قم - ايران
59. نهج الحق وكشف الصدق، العلامة الحلبي، م:726، مقدمه: السيد رضا الصدر / تعليق: الشيخ عين الله الحسيني الأرموي، چاپ 1421، دار الهجرة - قم
60. وسائل الشيعة (الإسلامية)، الحر العاملي، م:1104، تحقيق: الشيخ عبد الرحيم الرباني الشيرازي، چاپ پنجم 1403 - 1983 م، دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان
61. وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى، نور الدين السمهودي، م: 911 هـ . ق، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، چاپ سوم 1401 هـ . ق ، إحياء التراث العربي - بيروت .